



نگاهی مختصر به

# تاریخ اقوام در افغانستان

سید محمد باقر مصباح زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نگاهی مختصر

به

# تاریخ اقوام در افغانستان

(پشتون‌ها، هزاره‌ها، کوشانی‌ها، یفتلی‌ها، و غوری‌ها)

سید محمد باقر مصباح زاده

نام کتاب: نگاهی مختصر به تاریخ اقوام در افغانستان

نویسنده: سید محمد باقر مصباح زاده

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

انتشارات: مرنديز

سال نشر: ۱۳۹۱

محل نشر: مشهد مقدس

## فهرست

- طرح موضوع ..... ۷
- دیدگاه‌های متفاوت پیرامون تاریخ و تبار پشتون‌ها ..... ۱۱
- الف) نظریه‌ی آریایی تباری پشتون‌ها ..... ۱۴
- ب) نظریه‌ی عرب تباری پشتون‌ها ..... ۲۰
- ج) نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها ..... ۲۱
- الف) منابع اسلامی ..... ۲۳
- ب) منابع اروپایی ..... ۲۵
- مخالفان نظریه‌ی اسرائیلی تبار بودن پشتون‌ها ..... ۳۴
- ارتباط ژنتیکی پشتون‌ها با اقوام اسرائیلی ..... ۳۵
- برداشت نهایی ..... ۳۷
- دیدگاه‌های متفاوت پیرامون تاریخ و تبار هزاره‌ها ..... ۳۹
- الف) نظریه‌ی مغول تباری هزاره‌ها ..... ۴۲

۴۶	.....	ب) نظریه‌ی بومی بودن هزاره‌ها
۴۷	.....	ج) نظریه‌ی مختلط بودن نژاد هزاره‌ها
۵۱	.....	و) نظریه‌ی آریایی‌تباری هزاره‌ها
۵۲	.....	ژنتیک هزاره‌ها
۵۳	.....	برداشت نهایی
۵۵	.....	دیرینگی قومی پشتون‌ها و هزاره‌ها در افغانستان
۵۹	.....	دیرینگی قوم پشتون (افغان)
۶۴	.....	دیرینگی قوم هزاره
		دیدگاه‌های متفاوت پیرامون تبار کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و غوری‌ها
۷۱	.....	
۷۳	.....	۱. کوشانی‌ها
۷۴	.....	الف) نظریه‌ی آریایی‌تباری کوشانی‌ها
۸۳	.....	ب) نظریه‌ی مغول‌تباری کوشانی‌ها
۸۴	.....	۲. یفتلی‌ها (هیاطله)
۸۹	.....	۳. غوری‌ها
۹۲	.....	برداشت نهایی
۹۳	.....	منابع
۹۹	.....	نمایه

## طرح موضوع

در افغانستان اقوام مختلف با زبان‌ها و گویش‌های متفاوت زندگی می‌کنند. تنوع قومی و زبانی در این کشور بیشتر از ایران شبه قاره‌ی هند و حتی آسیای مرکزی نمی‌باشد؛ اما تنش‌های قومی و زبانی در افغانستان امروزی پررنگ‌تر و بیشتر از کشورهای همسایه است. این تنش‌ها به حدی زیانبار است که از تبارز هویت، فرهنگ و هنر ملی مورد توافق عام و نهادینه شده جلوگیری کرده و یکی از عوامل اصلی ادامه‌ی جنگ و خونریزی در سه دهه‌ی گذشته - البته از جنبه داخلی - به‌شمار می‌رود. در این نوشته قصد ندارم به چرایی و چگونگی تنش‌های قومی در افغانستان بپردازم؛ آنچه توجه مرا به خود جلب کرده است برخی ادعاها و دستبردهای شررانگیز تاریخی است که طی حدود هشت دهه‌ی گذشته (از تأسیس انجمن ادبی کابل تاکنون) و بخصوص در سال‌های اخیر، از سوی محافل حاکمه و برخی نویسندگان قوم‌گرا با انگیزه‌های سیاسی و مغرضانه، صورت گرفته است. در گذشته مورخان و پژوهشگران افغانی با هدایت و حمایت برخی عناصر فاشیست در حاکمیت افغانستان، کشور خیالی بنام «آریانا» اختراع کردند



تا آنچه که میراث آریایی‌ها نام نهاده‌اند به نام افغانستان و سپس به قوم و قبیله‌ای که خود را به آن منسوب می‌دانستند اختصاص دهند. عناصر کوتاه‌بین و عاقبت‌نیندیش در حاکمیت، تلاش مذبوحانه نمودند که قبیله‌ی خود را دارای سابقه‌ی تاریخی چندین هزار ساله معرفی نموده، زبان و فرهنگ قبیله‌ای را به‌عنوان زبان و فرهنگ ملی بر مردم افغانستان تحمیل کنند. تاریخ‌سازی با واقعی نشان‌دادن افسانه‌ها و جعل واژه‌ها آغاز شد؛ یفتلی (هیطل)، «هپتال» شد و هپتال به «ابدال»؛ همچنین واژه‌های «پاکتویس» یونانی با «پختویس» (پشتون)؛ واژه‌ی «پکھت» سانسکریت با «پخت» و پختون (پشتون)؛ «کوشانی» با «کشانی» و «خلجی» با «غلجی» و ... مغرضانه و غیرمحققانه تطبیق داده شد.

این تاریخ‌سازی‌ها زمینه‌ی ذهنی اختلاف و حتی سرکوب اقوام با هم برادر افغانستان (از آریایی‌نژاد گرفته تا ترک و مغول تبار) را فراهم ساخت. در این میان قوم نجیب هزاره، در راستای اجرای توطئه‌ی تصفیة قومی و مذهبی، بیشتر از اقوام دیگر تحقیر شد؛ تحقیری که در چند دهه‌ی گذشته به بهانه‌ی برای پریشان رفتاری اجتماعی و ایدئولوژیک برخی روشنفکران منسوب به این قوم، تبدیل شده است. این پریشان رفتاری به‌طور عمده در دو جهت ستیز با مذهب و نمادهای مذهبی، و تاریخ‌سازی تبارز یافته است.

اینک، کار بجایی رسیده است که برخی نویسندگان پریشان‌نگار منسوب به جامعه‌ی هزاره چنان در منجلا ببحران هویت قومی و تباری دست و پا می‌زنند که قبل از آن‌ها برخی نویسندگان منسوب به جامعه‌ی پشتون دست و پا زدن را آغاز کرده بودند. همان‌طوری که پشتون‌ها را اسرائیلی، عرب، آریایی، قبطی، ارمنی، گرجی، منگول، کوپت و تولک

نوشته‌اند، هزاره‌ها را هم تا کنون مغولی، ترکی، آریایی، داهی، ساکایی و پشه‌ای نوشته‌اند و ممکن است که در آینده چیزهای دیگری اضافه کنند. برخی نویسندگان پیش گفته، واژه‌ی «آرزه‌ی» اوستا را با واژه‌ی عامیانه‌ی «آزره» در لهجه‌ی هزارگی و سپس با «هزاره» تطبیق نموده و واژه‌های «آریان» و «پارس» را هم به «هزاره» پیوند زده‌اند.

هدف من برجسته ساختن شکاف‌های نژادی و تنش‌های قومی به منظور برتر نشان دادن قوم و نژاد خاصی بر سایر اقوام و نژادها یا تخطئه و تحقیر هیچ قومی نمی باشد. در آیین من همه‌ی اقوام، طوایف و نژادها «مردم» و «آدم» اند و آدم از خاک. به نوشته‌ی فیلسوف توانا و اسلام‌شناس کم‌نظیر، شهید استاد مطهری «حقیقت این است که ادعای جدا بودن خون‌ها و نژادها خرافه‌ای بیش نیست. نژاد سامی و آریایی و غیره به صورت جدا و مستقل از یکدیگر فقط در گذشته بوده است. اما حالا آنقدر اختلاط و امتزاج و نقل و انتقال صورت گرفته است که اثری از نژادهای مستقل باقی نمانده است.»<sup>۱</sup>

هدف، اطلاع‌رسانی (تا حد ممکن محققانه و منصفانه) است تا شرر انگیزی‌های تباری و باستان‌گرایی مغایر با ارزش‌های انسانی و آموزه‌های دینی، که به بهانه‌ی پژوهش‌های تاریخی و علمی، تأمین عدالت، گفتمان قومی و ... که به مردم افغانستان و منطقه آسیب وارد می‌سازد، آشکار شود. حالا بر هر شخص مسئول و با بصیرت، روشن شده است که سلطه‌جویان و فرصت طلبان مغرض، از مسأله‌ی قومیت‌ها و تبارگرایی با شعار آزادی، دموکراسی و حقوق بشر استفاده‌ی راه‌کنشی می‌نمایند.

۱. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۳.

هدف خاص این نوشته تأملی بر پریشان‌رفتاری تاریخ‌نگاری برخی نویسندگان منسوب به دو قوم شریف پشتون و هزاره است که بیشتر از دیگران قیل و قال نموده و تنش‌های قومی را در میان مردم ستم‌دیده‌ی افغانستان و حتی منطقه دامن می‌زنند. از این‌رو، در این نوشته تنها به منشأ تاریخی دو قوم پشتون و هزاره و نیز به تبارشناسی سلسله‌های حاکم کوشانی، هیاطله و غوری - که مورد ادعای پژوهشگران پشتون، هزاره و ترک قرار دارند - به‌طور مختصر پرداخته می‌شود.

مسائل اساسی مطرح در رابطه با تاریخ‌نگاری نویسندگان فوق‌الذکر، از این قرار است:

۱. منشأ نژادی و تباری پشتون‌ها و هزاره‌ها؛
۲. سابقه‌ی قومی و تاریخ ظهور پشتون‌ها و هزاره‌ها در سرزمین افغانستان امروزی؛
۳. تبار کوشانی‌ها و هیاطله (یفتلی‌ها) (تاجیک، ترک، پشتون یا هزاره؟)؛
۴. تبار غوری‌ها (ترک، هزاره، تاجیک یا پشتون؟).

در این نوشته ادعاهای نویسندگان پریشان‌رفتار در رابطه با مسائل فوق‌الذکر با نظریات دانشمندان، پژوهشگران، مورخان، انسان‌شناسان و گردشگران مسلمان (عرب، پشتون، ترک، تاجیک، هزاره و...)، اروپایی، امریکایی، روسی، ژاپنی و ... سنجیده شده و مورد بررسی قرار داده می‌شود.

دیدگاه‌های متفاوت پیرامون

تاریخ و تباریشتون‌ها



پشتون‌ها از اقوام مهم افغانستان و منطقه به شمار می‌روند که دیرینگی ثبت شده‌ی آنها به قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) می‌رسد. در قرن هیجدهم میلادی قبایل پشتون با حمایت برخی اقوام دیگر و بطور عمده تاجیک‌ها، هزاره‌ها و قزلباش‌ها به حاکمیت سیاسی در سرزمین خراسان بزرگ دست یافتند، اما قلمرو حکومت آنان پس از حدود چهار دهه به تدریج کوچک شده و منجر به تشکیل واحد سیاسی افغانستان با مرزهای بین‌المللی کنونی شد. پشتون‌ها در حال حاضر بزرگترین گروه قومی (در حدود چهل درصد جمعیت) افغانستان را تشکیل می‌دهند و در حاکمیت نیز از ابتدا تاکنون نقش اول و تعیین کننده به آنها اختصاص دارد.

در رابطه با تبارشناسی و دیرینگی قومی پشتون‌ها دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که مهمترین آنها آریایی‌تباری و سامی‌تباری می‌باشد. در این نوشته به دیدگاه‌هایی که تا کنون ارائه شده، به‌طور مختصر ولی جامع پرداخته می‌شود.

## الف) نظریه‌ی آریایی تباری پشتون‌ها

نظریه‌ی آریایی تباری قوم پشتون (افغان) مبتنی بر مقایسه‌ی نام قبایل و مناطق جغرافیایی مندرج در سرودهای باستانی «ریگ ویدا» و تاریخ «هرودت»، با نام واژه‌ها و جای واژه‌های زبان پشتو است. این کار ابتدا توسط دانشمندان اروپایی انجام شد و سپس مورخان افغان در «انجمن تاریخ افغانستان» با تفصیل به آن پرداختند. کریستین لیسن<sup>۱</sup> برای اولین بار ادعا کرد که نام «افغان» برآمده از کلمه‌ی Ashvaka در سانسکریت است. جی. دبلیو مک کریندل<sup>۲</sup>، ام. وی دیسنت مارتین<sup>۳</sup> و ای. ریکلوس<sup>۴</sup> نیز این نظریه را تأیید کردند و تعدادی از دانشمندان معاصر هم از آن حمایت نمودند.

پروفسور دورن<sup>۵</sup> استاد دانشگاه خارکوف، قبیله‌ی پاکتویس<sup>۶</sup> که «هرودت» مورخ یونانی از آن نامبرده است را به پشتون ارتباط داده و می‌گوید که نیاکان واقعی افغان‌های امروزی بخصوص پشتون‌ها همان پاکتویس‌ها بوده‌اند.<sup>۷</sup> پروفسور گاردون<sup>۱</sup> نیز پشتون‌ها را از نسل «پاکتویس» یا «پکتویس» می‌داند.<sup>۲</sup>

- 
1. Christain Lessen
  2. J.W.McCrimdell
  3. M.V.DeSaint Martin
  4. E.Reclus
  5. Dorn
  6. Paktues

۷. عبدالحمید محتاط، تاریخ تحلیلی افغانستان، فصل اول، قسمت سوم، به نقل از:  
[www.mandegardaily.af/spip.php?article480](http://www.mandegardaily.af/spip.php?article480)

علی‌احمد کهزاد و علامه عبدالحی حبیبی، پژوهشگران نامدار افغانستان، واژه‌ی «پکت‌ها» یا «پک‌هت»، نام یکی از قبایل دهگانه متخاصم آریایی را همان «پکتویس» در تاریخ هرودت دانسته و آن‌را با «پختون» یا «پشتون» و «پختانه» تطبیق کرده‌اند.<sup>۳</sup>

در سرود هجدهم کتاب «سرودهای ریگ ویدا» جلد دوم، فرد ۶ و ۷ در صفحه ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است: «پکت‌ها، بهالانا، ایناها، شیواها، ویشنانها، با هم یک‌جا گرد آمدند. رفیق آریایی برای راهنمایی آنها نزد قبیله‌ی تریسو<sup>۴</sup> آمد. این آمدن در اثر عشق به نبرد و محبت به جنگ دلیرانه بود.»<sup>۵</sup>

در تاریخ هرودوت نیز چنین آمده است: «مردم پاکتویس‌ها در مملکت «پکتوایکی» در کنار دریای اندوس سکونت دارند.»<sup>۶</sup>

و اما، دانشمندان مشهوری، معادل بودن واژه‌های «پک‌هت» و «پاکتویس» را با واژه‌ی «پشتو» یا «پختو» رد نموده و این واژه را مشتق از فارسی قدیم می‌دانند. در دایرة المعارف اسلامی جلد اول صفحه ۱۵۰ آمده است:

---

## 1 . Gordon

۲ . عبدالحمید محتاط، پیشین، فصل اول، قسمت چهارم، به نقل از :

[www.mandegardaily.af/spip.php?article499](http://www.mandegardaily.af/spip.php?article499)

۳ . علی‌احمد کهزاد، تاریخ افغانستان، جلد اول، ص ۸۹؛ عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۸

## 4 . Tritsus

۵ . علی‌احمد کهزاد، پیشین، ص ۹۴.

۶ . امین‌الله زمربالی، د کابل کالنئ(سالنامه کابل)، ص ۲۴۰.



«نظریه‌ی رابطه‌ی کلمه‌ی پاکتویس و کلمه‌ی پاکتوایی هرودت با کلمه‌ی پشتون و پختون، نخست از طرف لیسن<sup>۱</sup> مطرح شد، بعدها مورد تأیید ترمپ<sup>۲</sup> و گریسون<sup>۳</sup> قرار گرفت. اما این نظریه نزد اسپیگل<sup>۴</sup> و گایگر<sup>۵</sup> آلمانی خیلی مشکوک است. به عبارت دیگر دو نفر اخیرالذکر یقین ندارند که در میان کلمه‌های فوق‌الذکر رابطه‌ای وجود داشته باشد.

نظریه‌ی گریسون، چنین است که رابطه میان کلمه‌های فارسی «پشت» و «پشته» و کلمه ویدی «پکھت» و کلمه‌ی «پاکتویس» - که هرودت ذکر می‌کند - و کلمه «پرسوایتی» که بوتولمی می‌گوید اغلب درست به نظر می‌رسد.

نظریه‌ی دارمستر فرانسوی چنین است که کلمه اخیرالذکر از طرف بوتولمی تلفظ شده با صورت ابتدایی کلمه، یعنی نزدیک به اصل به نظر می‌رسد؛ ولی کلمه پاکتویس که هرودت ذکر کرده است با صورت ابتدایی کلمه فرق داشته و صورت تلفظ آن قریب به کلمه پارشتیس<sup>۶</sup> می‌باشد.

خیلی نادرست به نظر می‌رسد که صورت یک کلمه مانند «پاکتوایی» که صرف در یونانی دیده می‌شود باعث تولید و ایجاد کلمه «پنبت» یا «پخت» که در زبان جدید امروزی دیده می‌شود، بگردد.<sup>۷</sup>

1. Lessen
2. Trmpp
3. Grierson
4. Spiegel
5. Geiger
6. Parshtyes

جرج مورگن استرن<sup>۱</sup> نارویژی از مستشرقین متأخر که اصالت کتاب «پته خزانه» را نپذیرفت، در کتاب لغات اشتقاقی پشتو<sup>۲</sup> می‌نویسد: «جیکس، تطابق عادی کلمه «پشتون» را با کلمه «پاکتوا» خیلی به نظر شک می‌نگرد. حقیقت این است که قسمت تاریخی و جغرافیایی مسأله واضح و روشن است. گمان نمی‌رود که «بنت» پشتو توسط حرف (xt) یونانی (۵۰۰ ق.م) اظهار شده باشد و «پتهان» هندی آشکار می‌نماید که الحاق ابتدایی (آن - an) بود، نه (اون - un)»<sup>۳</sup>.

در همین رابطه آقای جرج مورگن استرن در نامه‌ای مفصلی به تاریخ ۱۹۳۹/۱۲/۲۰ میلادی به انجمن ادبی کابل چین می‌نویسد: «بنت (st) پشتو نظر به یک تعداد صدا و حالت‌ها یقیناً از (rs) ایرانی قدیم اشتقاق یافته است؛ هم‌چنان که (ZD) زد، از (rz) مشتق شده است. مثلاً: کلمه زدن (zdan) که فارسی آن ارزن (arzan) است یا «اوزد - uzd» به لهجه وزیری «ویزد - vizard» به معنی دراز، از کلمه اوستایی «برز - brz» و غیره. از این‌رو ممکن است که کلمات «پشتو» و «پشتون» از یک شاخه‌ی قدیم پارس (Pars) اشتقاق و استخراج شود»<sup>۴</sup>.

در مقاله‌ای در دایرة‌المعارف ایرانیکا، نیز رابطه‌ی کلمه «پشتو» با پاکتویس (Pâktues) رد شده و آمده است: «در نظریه‌ی رایج قبلی مبنی

- 
1. George Morgen Stierne
  2. Etymological Vocabulary of Pashto

۳. همان، ص ۲۴۲.

۴. همان، صص ۲۴۴-۲۴۳.

بر اشتقاق پشتو از قبیله‌ی (Pâktues) در تاریخ هرودت از لحاظ آوا شناختی قابل دفاع نیست. u و kt یونانی هیچ‌کدام امکان ندارد بتوانند صداهای نام ایرانی قرن پنجم پیش از میلاد را ارائه کنند. حرف u ی Paxtūn (جمع مذکر Paxtân'e) «عضوی از قوم پشتون» در آن زمان a(n) و xt احتمالاً چیزی از قبیل rs(t) بوده است. تلفظ «سخت» امروزین xt به صورت xt به گویش‌های شمال شرقی محدود است، و چنان‌که از رسم الخط نیز بوضوح پیداست، منشأی متأخر دارد. Pathân هند و آریایی علی القاعده باید از paštan پشتو اقتباس شده باشد.<sup>۱</sup>

آقای صدیق رهپو طرزی که خود از قوم پشتون و متعلق به خانواده‌ی محمود طرزی، مؤسس نشریه «سراج الاخبار افغانیه» و جنبش مشروطه دوم در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی می‌باشد، معتقد است که «واژه‌ی «پشتو» از آغاز سده‌ی بیستم به کار گرفته شده است.»<sup>۲</sup> و در رابطه با منشأ آن می‌نویسد: «پروفیسور تاکور» به این باور هست: «از آن‌جایی که «افغانان» در هند در محلی به نام «پتنه» ساکن شده‌اند، هندیان آنان را «پتان» یاد می‌نمودند. در این راستا هندیان افغانانی را که درجایی به نام «روهه» زندگی می‌نمودند، «روهیله» می‌خواندند. به این‌گونه دیده می‌شود که واژه‌ی پشتو و پشتون از همین واژه «پتان» گرفته شده است. نویسندگان افغان

۱. افغانستان (مجموعه مقالات)، ترجمه سعید ارباب شیرانی و هوشنگ اعلم، ص ۱۱۸.

۲. صدیق رهپو طرزی، ما، اسطوره - واقعیت،

تلاش دارند تا این واژه را به کلمه «پکتیکا» که هرودت مورخ معروف یونانی، در اثرش آن را به کار برده است، پیوند بزنند.<sup>۱</sup>

از مقایسه‌ی استدلال‌های موافقان و مخالفان نظریه‌ی مساوی بودن واژه‌ی «پشتون» با واژه‌های «پکته» سانسکریت و «پاکتویس» یونانی چنین برمی‌آید که استدلال مخالفان، قوی‌تر است. بنابراین، نظریه آریایی‌تباری و دیرینگی پشتون‌ها از طریق تطبیق نام و واژه‌ی پشتو با واژه‌های سرودهای اساطیری «ریگ ویدا» و تاریخ هرودت به آسانی ثابت نمی‌شود.

این که «زبان پشتو در اصل و ساختمان خود یکی از زبان‌های ایرانی است»<sup>۲</sup> اغلب دانشمندان و زبان‌شناسان خارجی و داخلی - به استثنای عبدالحی حبیبی - اتفاق نظر دارند. اما ایرانی و آریایی بودن زبان الزاماً آریایی بودن یک قوم را اثبات نمی‌کند. مطالعه‌ی دقیق و بی‌طرفانه‌ی نام‌های افراد و مناطق جغرافیایی پشتون‌ها و متون باستانی نیز نشان می‌دهد مطابقت‌هایی که انجام داده‌اند مبتنی بر احتمال و فرضیه‌هاست که دلایل قناعت بخشی برای اثبات آن‌ها ارائه نشده است.

---

۱. همان.

۲. پته خزانه، ص ۳.

## ب) نظریه‌ی عرب‌تباری پشتونها

آقای عظیم افریدی، از پشتون‌های پاکستان در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ قوم پشتون و شباهت آنها با اعراب» دلایل موافقان و مخالفان نظریه‌ی اسرائیلی‌تباری پشتونها را ذکر نموده و این نظریه را با این استدلال که پشتونها بیشتر با عرب‌ها شباهت دارند، رد می‌کند. عظیم افریدی نظریه آریایی‌تباری پشتونها را هم جدی نگرفته و می‌نویسد: «اگر منشاء یک قوم بر معیار رسوم و روایت‌ها می‌تواند شناخته شود، در آن صورت پشتونها با عرب‌ها نزدیک‌ترند. مطالعه‌ی جوامع عرب و پشتون شباهت‌های قابل توجهی را میان آنان نشان می‌دهد. بخصوص در سازمان قبیله و عادت‌های اجتماعی، هر دو گروه قومی ارزش‌ها و ساختار یکسانی دارند. استقلال‌خواهی، دلیری، شکیبایی، مهمان‌نوازی و کینه‌جویی ارزش‌های اجتماعی مهم اعراب قبل از اسلام بود. در حالی که ارزش‌ها و صفات پیش‌گفته زیربنای سنت‌های قومی پشتونها (پشتونوالی) را نیز تشکیل می‌دهد.»<sup>۱</sup>

آقای افریدی در ادامه‌ی مقاله‌اش برای اثبات شباهت پشتونها با عرب‌ها، ساختار قبیله، ارزش‌های قبیله‌ای، نقش ملک پشتون و شیخ عرب، محل شورا - دارالندوه در میان اعراب و حجره در میان پشتونها - و خط را میان اعراب و پشتونها مقایسه می‌کند و آن‌ها را کاملاً شبیه هم می‌یابد.

نظریه‌ی قبلی بودن پشتونها که توسط فرشته در قرن ۱۶ میلادی اعلام شده و یا نظریه ارمنی‌تبار بودن آن‌ها بر مبنای روایت یک جهانگرد آلمانی که افغان‌ها را در ارمنستان دیده و یا این که قومی در ارمنستان به نام «اغوانان»

---

1. [www.khyber.org/pashtohistory/ethnology-arabs.shtml](http://www.khyber.org/pashtohistory/ethnology-arabs.shtml)

وجود دارد، نظریات کم اهمیت به‌شمار می‌روند که در تاریخ شفاهی و کتبی پشتون‌ها جایگاهی ندارد و دانشمندان هم به آن توجهی نکرده‌اند.

### ج) نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها

نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها نخستین بار حدود ۳۹۸ سال قبل (۱۰۲۱ هجری قمری) توسط خواجه نعمت‌الله سامانی هروی<sup>۱</sup>، از کارگزاران امپراتوری جلال‌الدین اکبر، پادشاه هندوستان، در کتاب «مخزن افغانی» مطرح شد. این کتاب که به دستور «خان جهان‌خان لودی»، تدوین شده مبتنی براطلاعات یکی از شخصیت‌های نامدار پشتون در آن زمان به نام «هیبت‌خان کاکر» و پژوهش‌های میدانی است که توسط اعضای هیأتی از «ملازمان خان جهان‌خان لودی» به نام‌های قطب‌خان، سرمست‌خان ابدال (جد احمدشاه ابدالی) حمزه‌خان توخی، عمرخان کاکر، و ظریف‌خان یوسفزی (زایی)، در رابطه با اصل و نسب افغان‌ها صورت گرفته بود. در این کتاب نسب‌نامه پشتون‌ها از ساول (طالوت) تا قیس (عبدالرشید) بطور مفصل نگاشته شده است.

---

۱. خواجه نعمت‌الله هروی (۱۶۳۰ م - ۱۶۱۳) فرزند خواجه حبیب‌الله که او را پشتون و از قوم نوزی (نورزایی) معرفی کرده‌اند، در ابتدا کتابدار کتابخانه عبدالرحیم‌خان، سپهسالار جلال‌الدین اکبر و بعداً واقع‌نویس دربار جهانگیر (شهبزاده سلیم) امپراتور مغول در هند بود. نعمت‌الله ۳۵ سال در محکمه شاهی جلال‌الدین اکبر و یازده سال واقع‌نویس دربار جهانگیر بود. او سپس در خدمت خان جهان‌خان لودی از سرداران نظامی امپراتوری مغولی قرار گرفت و در سفری که با سردار موصوف برای سرکوبی مرهته‌ها به دکن در سال ۱۰۱۸ هجری قمری داشت، با هیبت‌خان کاکر آشنا شد و به تشویق او و توجیه خان جهان‌خان لودی به پژوهش در مورد اصل و نسب پشتون‌ها پرداخت و کتاب مخزن افغانی را در این رابطه در سال ۱۶۱۱ میلادی تألیف نمود.

در کتاب مخزن افغانی در رابطه با تبار اسرائیلی پشتون ها مطالبی آمده است که آقای محمدمعصوم هوتک در کتاب «پشتنی قبیلی او روایتی شجری» مضمون آن را چنین می نگارد: «بنابر روایت های مخزن افغانی، پشتون ها بنی اسرائیلی اند و در بنی اسرائیل از نسل ساول (طالوت) پنداشته شده اند. گفته می شود که ساول در زمان حضرت داوود(ع) پادشاه بنی اسرائیل بود و دو پسر داشت که یکی «ارمیا» و دیگری «برخیا» نامیده می شدند. برخیا وزیر حضرت داوود(ع) و ارمیا سپهسالارش بود. پسر ارمیا «افغنه» نام داشت که سپهسالار حضرت سلیمان(ع) بود و نام پسر دیگر ارمیا، آصف بود که سمت وزارت داشت. خداوند به افغنه چهل فرزند داد و به آصف هژده فرزند. در زمان درگذشت حضرت سلیمان(ع) از اولادهی این دو برادر یک قبیله ی بسیار نیرومندی به میان آمد که در تمام بنی اسرائیل نظیر نداشت. می گویند بنی اسرائیل بعد از حضرت سلیمان(ع) به نافرمانی از خدا کمر بستند و خداوند بخت النصر، پادشاه بابل را بر آن ها مسلط کرد. برخی از قبایل بنی اسرائیل به عربستان و برخی دیگر به غور مهاجرت کردند.»<sup>۱</sup>

بعد از کتاب «مخزن افغانی» که در این زمینه کتاب مادر و مرجع شناخته می شود کتاب ها و نوشته های متعددی از سوی مورخان مسلمان و غیرمسلمان از قرن هفدهم تا قرن بیستم میلادی در تأیید صریح و ضمنی نظریه ی اسرائیلی تباری پشتون ها نوشته شده است. در ذیل فهرستی از آثار اسلامی و اروپایی ارائه می شود.

۱. آکادمیسین سیستانی به نقل از کتاب «پشتنی قبیلی او روایتی شجری»، ص ۱۹.

## الف) منابع اسلامی

۱. مخزن افغانی، تألیف نعمت‌الله هروی (۱۰۲۰ ق = ۱۶۱۱ م)؛
۲. تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی، تألیف محمد قاسم هندوشاه، مشهور به فرشته (۱۰۱۵ ق = ۱۶۰۶ م)؛
۳. تواریخ رحمت خانی، تألیف حافظ محمد صدیق (۱۰۳۱ ق = ۱۶۲۲ م)؛
۴. مرآت العالم، تألیف محمد بختاور (۱۰۸۷ م = ۱۶۶۷ م) در این کتاب گزارش واضحی از مسافرت افغان‌ها از سرزمین مقدس به غور، غزنی و کابل داده شده است؛
۵. خلاصه الانساب، تألیف حافظ رحمت بن شاه‌علم کته‌خیل (۱۱۸۴ ق = ۱۷۷۰ م)؛
۶. تواریخ خورشید جهان، تألیف شیرمحمد گنداپور ابراهیم زایی (۱۳۱۱ ش)؛
۷. تاریخ مرصع، افضل خان ختک؛
۸. انساب افغانه، فریدالدین احمد؛
۹. صولت افغانی؛
۱۰. شوکت افغانی؛
۱۱. توزک افغانی؛
۱۲. ارمغان اسرائیل؛
۱۳. بنی اسرائیل یا افغانه، سید عبدالجبار استانوی.

علاوه بر منابع فوق‌الذکر شخصیت‌های دیگری از جمله قاضی عطاءالله خان و داکتر عبدالغنی پنجابی در نوشته‌هایشان بر اصالت اسرائیلی پشتون‌ها بیشتر تکیه کرده‌اند. قاضی عطاءالله در کتاب «دپشتنو تاریخ»، می‌نویسد: «یک‌ونیم هزار سال پس از حضرت سلیمان(ع)، حضرت محمد(ص) ظهور کرد و ۹ سال بعد از نبوت ایشان، خالد بن ولید که



اسرائیلی الاصل بود از جمله اصحاب آن حضرت به شمار می‌رفت. خالد را می‌توان جد افغان‌ها دانست. قبیله «بنکش» را «خالدی» نیز می‌نامند.<sup>۱</sup>

همچنین داکتر عبدالغنی پنجابی معلم مکتب حبیبیه و رئیس جناح «جان نثاران اسلام» در جنبش مشروطه اول (۱۹۰۹ م) افغانستان در رابطه با اصل و نسب افغان‌ها چنین می‌نویسد: «درباره جد افغان‌ها، شش نظریه پیش کش شده است و مورخین مختلف افغان‌ها را به کویت‌ها، یهودی‌ها، گرجی‌ها، تولک‌ها، منگول‌ها و یا ارمنی‌ها نسبت می‌دادند. اما منشأ اصلی آن‌ها روشن نیست. بیشتر به اصالت یهودیت محتمل است و آن‌هم از مشخصات ممیزه و عشق به پول ناشی می‌شود.»<sup>۲</sup>

افزون بر دانشمندان و نویسندگان مسلمان، سه تن از امیران افغانستان نیز بر اسرائیلی بودن تبار خود اعتراف کرده‌اند:

۱. امیر دوست‌محمدخان در پاسخ به سؤال الکساندر بورنس، سفیر بریتانیا در کابل درباره‌ی اسرائیلی بودن اصل و نسب پشتون‌ها گفت: «مردم در این مورد شک ندارند.»<sup>۳</sup>
۲. امیر شیرعلی خان در وقت وفات خود گفت: «ما اصلاً از اهل اسرائیل می‌باشیم.»<sup>۴</sup>

---

۱. عبدالحمید محتاط، پیشین:

www.mandegardaily.af/spip.php?article499

۲. همان.

3. Sir Alexander Burnes. Travels in to Bokhara, vol. 2: 139-141.

۴. عنایت الله شهرانی، «تاریخچه اقوام و نژادها در افغانستان»، سپتامبر ۲۰۰۷ به نقل از «سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیرعلی خان»، ترجمه عبدالغفور برشنا، ص ۳۴.

۳. امیر عبدالرحمان خان با استناد به کتاب‌های تاریخ پشتو و تذکره الملوک، اظهار می‌کرد که افغان‌ها نام‌شان را از نام «افغانه» سپهسالار حضرت سلیمان اخذ کرده‌اند و بعضی افغان‌ها از نسل افغانه و بعضی دیگر از نسل ارمیا فرزند پسری شائلول یا ساول، نخستین پادشاه یهود، هستند.<sup>۱</sup>

متن نوشته‌ی امیر عبدالرحمان در رابطه با اسرائیلی تباری پشتون‌ها به این شرح است: «تمام اهالی افغانه مسلمان سنی مذهب می‌باشند و اسم افغان را از لفظ افغانه گرفته‌اند، چون نسبت بعضی از آنها به افغانه که سپهسالار حضرت سلیمان بود، می‌رسد و نسبت بعضی دیگر از آنها به ارمیا، پسر شلمویی پیغمبر می‌رسد... اینها همیشه طالب سلطنت و حکومت بوده‌اند و در باب آزادی و مطلق العنانی خیلی حریص‌اند.»<sup>۲</sup>

### ب) منابع اروپایی

نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها و این‌که آن‌ها مربوط به یکی از ده قبیله‌ی گمشده‌ی اسرائیل هستند برای نخستین بار در قرن ۱۹ توسط مورخان و خاورشناسان غربی مورد بحث قرار گرفت. شاید اولین کسی که در این رابطه با صراحت اظهار نظر کرد سر الکساندر بورنس<sup>۳</sup> سفیر بریتانیا در کابل - که در قیام هفتم رمضان سال ۱۸۴۱ میلادی مردم شهر کابل کشته شد - بوده باشد. بورنس در کتاب «مسافرت در بخارا» که در سال ۱۸۳۵ منتشر شده است می‌نویسد: «افغان‌ها خودشان را بنی اسرائیل

---

۱. وارثان گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ترجمه عالمی کرمانی، ص ۴۶.

۲. امیر عبدالرحمان، تاج التواریخ، ص ۴۶۳.

می‌خوانند، اما اگر واژه‌ی یهودی استفاده شود از مخالفان و سرزنش‌کنندگان یهود هستند. آن‌ها می‌گویند که بخت‌النصر بعد از برانداختن اسرائیل آن‌ها را به شهر غور نزدیک بامیان منتقل کرد و در آنجا بعد از درگذشت رئیس‌شان «افغان» نامیده شدند.

افغان‌ها می‌گویند تا زمانی که در قرن اول هجری از سوی خالد بن ولید به اسلام دعوت شدند با هویت اسرائیلی زندگی می‌کردند. با وجود روایت‌ها و تاریخ به صراحت بیان شده‌ی افغان‌ها، من دلیل خوبی برای بی‌اعتبار ساختن این روایت‌ها نمی‌بینم.<sup>۱</sup>

الکساندر بورنس در جای دیگری می‌نویسد: «در صورتی که بعضی از قبایل اسرائیل به شرق مهاجرت کرده‌اند، پس چرا ما تأیید نکنیم که افغان‌ها از اخلاف آن‌ها بوده و بعداً به دین اسلام مشرف شده‌اند.»<sup>۲</sup>

طوری که پیش از این گفته شد، الکساندر بورنس در دومین سفرش به افغانستان و ابتدای سفارتش در کابل در سال ۱۸۳۷ از امیر دوست‌محمدخان درباره اسرائیلی بودن اصل و نسب پشتون‌ها پرسید، و دوست‌محمدخان چنین پاسخ داد: «مردم او در این مورد شک ندارند؛ با وجود آن ایده‌ی یهودیت را رد می‌کنند.»<sup>۳</sup>

نام‌های برخی دانشمندان و خاورشناسان غربی موافق اسرائیلی تباری پشتون‌ها و نظریات‌شان به شرح زیر است:

---

#### 1. Travels in to Bokhara, vol.2:139-141

۲. سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیرعلی خان، ص ۳۴.

۳. مونت استوارت الفنتون، افغانان (جای، فرهنگ، نژاد، گزارش سلطنت کابل)، ترجمه محمد آصف فکرت، صص ۱۶۱-۱۶۹.

۱. مونت استوارت الفنستون<sup>۱</sup>: مونت استوارت الفنستون (۱۷۷۹-۱۸۵۹) رئیس مستعمراتی انگلیس در هند در مورد روایت اسرائیلی تباری پشتون‌ها می‌نویسد: «گرچه روایت‌های آنان (افغان‌ها) با افسانه آمیخته است، اما با روایت مسلمانان دیگر مطابقت دارد و در اصل با انجیل اختلاف چندانی ندارد. آنان می‌گویند که چند تن از فرزندان افغان پس از اسارت به کوه‌های غور کوچیدند و گروهی دیگر به عربستان رفتند. این روایت به هیچ‌وجه دور از امکان نیست. محقق است که ده قبیله از دوازده قبیله یهود پس از بازگشت برادرانشان به یهودیه در شرق ماندند و این فرضیه که افغانان از دودمان آنانند به آسانی، و طبعاً، ناپدید شدن یک قوم و منشأ قومی دیگری را آشکار می‌سازد.»<sup>۲</sup>

۲. ویلیام مور کرافت<sup>۳</sup>: ویلیام مور کرافت که در سال‌های ۱۸۲۵-۱۸۱۹ میلادی در کشورهای مختلف همجوار هند سفر کرده است در رابطه با پشتون‌های دره‌ی خیبر می‌نویسد: «خیبری‌ها همه بلند قد بوده و به طرز عجیبی چهره و سیمای یهودی دارند.»<sup>۴</sup>

- 
1. Mountstuart Elphinstone
  2. Travels in to Bokhara, vol.2:139-141
  3. William Moorcraft.
  4. Moorcraft Travels in Hemalayan Provinces, of Hindustan and the Punjab: in Ladakh and Kashmir, in Peshawar, Kabul, Kunduz, and Bukhara, 12.

۳. سر ویلیام جونز<sup>۱</sup>: ویلیام جونز خاورشناس، می‌گوید: «افغان‌ها از جمله ده قبیله‌ی گمشده‌ی اسرائیل می‌باشند که حضرت ادیس از آن‌ها نام برده است. آن‌ها از اسارت فرار کردند و در کوهستانات ارزرات<sup>۲</sup> پناهنده شدند.»<sup>۳</sup>

۴. جی. بی. فرزر<sup>۴</sup>: فرزر، انسان‌شناس اسکاتلندی در سال ۱۸۴۳ میلادی می‌نویسد: «مطابق به روایت‌های خودشان، پشتون‌ها عقیده دارند که از تبار یهود هستند. آن‌ها اصالت یهودی‌شان را تا زمانی که مسلمان شدند حفظ کرده بودند.»<sup>۵</sup>

۵. جوزف پیرفریر<sup>۶</sup>: جوزف پیرفریر، در کتاب تاریخ افغان‌ها، در سال ۱۸۸۵ نوشت که افغان‌ها ده قبیله‌ی اسرائیلی را نمایندگی می‌کنند و برای اثبات نظر خود داستانی از زمان نادرشاه افشار را چنین نقل می‌کنند:

«زمانی که نادرشاه برای فتح هند به پشاور رسید، رئیس قبیله‌ی یوسف‌زی با هدیه‌ی یک کتاب مقدس تورات به زبان عبری، و چند نوشتار دیگر مذهبی یهودی - که در قدیم برای عبادت از آنها استفاده می‌کردند و آن‌ها را تا آن زمان نگه داشته بودند - از نادرشاه افشار پذیرایی کرد. این نوشتارها توسط فرد یهودی که همراه لشکر نادرشاه

---

1 . Sir William Jones

2 . Arsareth

۳ . عبدالحمید محتاط، پیشین.

4 . J. B. Frazer

5 . J. B. Frazer, A Historical and Descriptive Account of Persia and Afghanistan, 298.

6 . Joseph Pierre Ferrier

بود شناسایی شدند. بنابراین، وجود تورات در میان قبایل افغان یهودی بودن آن‌ها را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

درستی داستان فوق را گزارش روزنامه کویتهی الرای العام، در سال ۲۰۰۱، در مورد وجود خاخام یهودی پشتون تبار، به این شرح تقویت می‌کند: «منابع بلند پایه‌ی اسرائیلی به نقل از یک خاخام یهودی پشتون اعلام کردند که شماری از یهودیان افغانستان به مذهب اسلام گرویده‌اند که باید هرچه زودتر به مذهب یهود باز گردند.»<sup>۲</sup>

۶. میجر اچ. دبلیو. بیلینو: بیلینو در سال ۱۸۹۱ کتابی تحت عنوان «جستجویی در نژادشناسی افغانستان» نوشت. او در کتاب خود به «قلعه یهودی» به عنوان مرز شرقی قبایل افغان اشاره می‌کند و از دشتی به نام «دشت یهودی» در منطقه «مردان» سخن می‌گوید. این مناطق هم اکنون در پاکستان واقع شده‌اند. بیلینو از مطالعات خود چنین نتیجه می‌گیرد که: «روایت افغان‌ها از یعقوب، عیسی و موسی و مهاجرت یهودی‌ها و گزارش افغان‌ها از جنگ اسرائیلی‌ها و فتح فلسطین و گزارش آن‌ها از صندوقچه میثاق (صندوقچه سلیمانی) و انتخاب ساول به عنوان پادشاه و ... به روشنی مبتنی بر گزارش‌ها و یادداشت‌های تورات است و بوضوح نشان دهنده‌ی آگاهی آن‌ها از عهد عتیق است، آگاهی که اگر حضور یهودیان را

---

1 . Ferrier, History of the Afghans, 1858.

۲ . روزنامه الرای العام، ۱۲/۱۰/۲۰۰۱، Arabic Ne4ws

3 . Major H. W. Bellew

اثبات نمی‌کند، حداقل ادعای آن‌ها را که افغان‌ها خوانندگان کتاب‌های پنجگانه‌ی عهد عتیق بودند را تأیید می‌نماید.<sup>۱</sup>

۷. توماس لیدلی<sup>۲</sup>: لیدلی در سال ۱۸۹۸ نوشته است، اروپایی‌ها زمانی که به این حقیقت برمی‌خورند که افغان‌ها خود را بنی‌اسرائیلی می‌دانند و در عین حال تبار یهودی خود را انکار می‌نمایند، همواره مسائل را در یکدیگر خلط می‌کنند. گرچه افغان‌ها ایده‌ی یهودی‌تباری را رد می‌کنند، با وجود آن ادعا دارند که از تبار بنی‌اسرائیل هستند. لیدلی توضیح می‌دهد که: «اسرائیلی‌ها با ده قبیله‌ای که بعد از جدا شدنشان از بارگاه داوود(ع) عنوان اسرائیل برایشان به کار برده می‌شود و قبیله‌ی یهودا<sup>۳</sup> که نام یهود را حفظ کرده‌اند، از آن به بعد، تاریخ جداگانه دارند. این قبیله‌ی آخری «یهود» نامیده شد و در شرق و غرب از بنی‌اسرائیل تفکیک می‌شوند.»<sup>۴</sup>

۸. هنری جورج راورتنی<sup>۵</sup>: راورتنی معتقد است که یهودی‌ها مردمان خودسر و لجاج بودند. کورش این قبیله را به ایالت کم نفوس و دور دست امپراتوری فارس [دامنه‌های کوه سلیمان] انتقال داد.<sup>۶</sup>

۹. رومودین<sup>۱</sup>: رومودین، دانشمند خاورشناس روسی می‌نویسد: «در تورات کتاب مقدس عبرانی‌ها کلمه «افغانه» و یا چهره‌ی افغانه با تکرار

- 
1. H. W. Bellew, an Enquiry into the Ethnography of Afghanistan, 34.
  2. Thomas Ledlie.
  3. Judah.
  4. Calcutta Review, January, 1989.
  5. Raverty

ذکر شده است و افغانه را نوهی ساول معرفی می‌کند. بازماندگان افغانه توسط زمامدار وقت در ردیف سایر اسرائیلی‌ها به‌سوی کوهستان‌های غور، غزنی، کابل، قندهار و فیروزکوه فرستاده شدند.<sup>۲</sup>

۱۰. اسحق بن زفی، دومین رئیس جمهور اسرائیل: اسحق بن زفی در نوشته‌ی خود در سال ۱۹۵۷ تحت عنوان «تبعید شدگان و نجات یافتگان» می‌نویسد که مهاجرت یهودی‌ها در افغانستان با تبعید آنان از شهر سامریه توسط شلمانسر پادشاه آشوری‌ها (۷۱۹ ق.م) آغاز شد. بن زفی ادامه می‌دهد: «قبایل افغان که در میان آنها یهودیان برای چندین نسل زندگی کردند، مسلمانانی هستند که روایت‌هایشان را درباره‌ی قبایل ده‌گانه هنوز حفظ کرده‌اند. این یک روایت قدیمی است و نه یک توجیه تاریخی. عده‌ای از پژوهشگران یهودی و غیر یهودی که در زمان‌های مختلف از افغانستان دیدن کرده‌اند و دانشجویان حوزه‌ی افغانستان‌شناسی که در منابع ادبی جستجو کرده‌اند، به این روایت پشتون‌ها که در چندین دائرةالمعارف به زبان‌های اروپایی نیز بحث شده برخورد کرده‌اند. این حقیقت که به این روایت و نه هیچ روایت دیگر، در میان قبایل پشتون پافشاری می‌شود، به ذات خود ارزشمند است.

ملت‌ها معمولاً خاطرات‌شان را با نقل کردن دهان‌به‌دهان، نسل به نسل زنده نگه می‌دارند و بخش بیشتر تاریخ‌شان بر اساس روایت‌های شفاهی ساخته شده و نه بر اساس روایت‌های مکتوب. این وضعیت بخصوص در مورد ملت‌ها و جوامع ساحل خاوری مدیترانه صدق می‌کند. به‌طور مثال مردم شبه جزیره‌ی عربستان اطلاعات‌شان درباره‌ی آیین



شرک - که با پذیرش اسلام منسوخ کردند - و مشرکین را از طریق چنین روایت‌های شفاهی به‌دست آورده‌اند. به‌همین ترتیب مردم ایران که قبلاً زردشتی بودند، قبایل ترک و مغول که بودایی و شامانیست بودند و سوری‌ها که مسیحی بودند از روایت‌های شفاهی استفاده کردند. بنابراین، اگر قبایل افغان به این روایت پافشاری می‌کنند که آن‌ها زمانی اسرائیلی بودند و به مرور زمان به اسلام گرویده‌اند و کدام روایت جایگزین این روایت در میان آن‌ها وجود ندارد، آن‌ها به یقین یهودی هستند.<sup>۱</sup>

۱۱. دکتر آلفرد ایدرشیم<sup>۲</sup> از نویسندگان معاصر می‌گوید: «تحقیقات

جدید تأکید بر آن دارد که افغان‌ها از تبار قبایل گمشده هستند.»<sup>۳</sup>

۱۲. اولاف کاروی<sup>۴</sup>: اولاف کاروی، آخرین حکمران بریتانیا در صوبه

سرحد شمالی نوشته است: «سیدعبدالجبارشاه، مرد بزرگ و خردمند، متدین و آگاه از تمام دو قرن اخیر است. او اعتقاد کامل به این دارد که افغان‌ها و پشتون‌ها از نژاد سمتی (سامی) اند نه آریایی. زبان دلیل ثبوت اتنیکی شده نمی‌تواند.»<sup>۵</sup>

۱۳. جورج روز؛

۱۴. چارلز میسن؛

۱۵. جورج مور؛

---

1. Ben-Zvi, the Exiled and the Redeemed, 1957, 176.

2. Dr. Alfred Edersheim

3. Dr. Alfred Edersheim, the Life and Times of Jesus, the Messiah, 15.

4. Olaf Sir Caroe

۵. عبدالحمید محتاط، پیشین.

۱۶. ژنرال جورج ماکمون؛

۱۷. کلنل جی. بی. مالسون؛

۱۸. کلنل فایلسون؛

۱۹. جورج بیل؛

۲۰. ای. بالفور؛

۲۱. سر هنری یول؛

۲۲. توماس هالدیث؛

۲۳. شالوا ویل.

دلایل موافقان اسرائیلی تباری پشتون‌ها را می‌توان حول هشت محور  
به شرح زیر برشمرد:

۱. نسب‌نامه‌های پشتون‌ها (جمع‌آوری شده در کتاب مخزن‌افغانی)؛

۲. روایت‌های شفاهی در میان قبایل پشتون؛

۳. شباهت‌های فیزیکی و سنت‌های قبیله‌ای؛

۴. تأیید مورخان و واقعه‌نگاران مسلمان در دوره‌ی اسلامی؛

۵. تأیید تعداد قابل توجه دانشمندان اروپایی از قرن ۱۹ تاکنون؛

۶. وجود کتاب مقدس تورات و نوشتارهای مذهبی یهودیان در میان  
قبایل پشتون؛

۷. قرینه‌ی برخی نام‌های طوایف و مناطق، مانند سلیمانی، خالدی،

دشت یهود، قلعه یهود، کوه سلیمان و دره‌ی خیبر؛

۸. شباهت‌های ژنتیکی و DNA پشتون‌ها با یهودیان.

## مخالفان نظریه‌ی اسرائیلی تبار بودن پشتون‌ها

در بخش پیشین روشن شد که دانشمندان، مورخان و نویسندگان مسلمان و به‌خصوص پشتون، از قرن شانزدهم تا بیستم میلادی با اتفاق از نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها با ذکر آن در نوشته‌های‌شان حمایت کرده‌اند. جمع کثیری از دانشمندان و خاورشناسان اروپایی از کشورهای مختلف نیز این نظریه را پذیرفته‌اند.

شمار اندکی - در مقایسه با موافقان - از نویسندگان و دانشمندان اروپایی با نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها مخالفت کردند. یکی از نخستین مخالفان این نظریه «مونت استوارت الفنستون» انگلیسی معرفی شده است، در حالی که نظر ایشان در فهرست موافقان اسرائیلی تباری پشتون‌ها نقل شد و او احتمال منشأ اسرائیلی آن‌ها را رد نکرده است.

مخالفان اصلی نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها، برنارد دورن<sup>۱</sup>، وارتان گریگوریان و مورگن استرین هستند که دلایل قانع کننده‌ای ارائه نکرده‌اند. و اما، مورخان معاصر و شناخته شده‌ی افغانستان از جمله میرغلام محمد غبار، احمدعلی کهزاد و میرمحمدصدیق فرهنگ، نظریه‌ی اسرائیلی تباری پشتون‌ها را افسانه و نادرست خوانده و آن‌ها را آریایی نژاد معرفی کرده‌اند. گفتنی است که مورخان معاصر افغانستان به این مسأله بسیار کوتاه و با اشاره پرداخته‌اند و استدلال جامع و کافی نکرده‌اند.

---

1. Bernard Dorn

مخالفان نظریه‌ی اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها بیشتر از استدلال انکار کرده‌اند؛ دلایل آن‌ها را می‌توان حول دو محور خلاصه کرد:

۱. روایت اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها با متن تورات مطابقت ندارد؛ در حالی که در بخش پیشین روشن شد که برخی پژوهشگران اعتراف به مطابقت آن کرده‌اند.
۲. پشتون‌ها به خاطر مصلحت اجتماعی و سیاسی به بنی‌اسرائیل نسبت داده شده‌اند.

### ارتباط ژنتیکی پشتون‌ها با اقوام اسرائیلی

در سال ۱۳۸۸ خورشیدی (جنوری ۲۰۱۰) روزنامه بریتانیایی گاردین گزارش داد، شماری از مردم‌شناسان اسرائیلی نوشته‌اند که درمیان اقوامی که ادعا می‌شود با ده قبیله‌ی گمشده اسرائیلی ارتباط دارند، پشتون‌ها نشانه‌های قناعت‌بخش‌تری در این مورد دارند. به نوشته گاردین شباهت‌هایی در نام‌گذاری، سنت‌ها، شیوه‌ی لباس پوشیدن و مواد خوراکی پشتون‌ها و یهودی‌ها وجود دارد. علاوه بر آن در روایت‌های شفاهی پشتون‌ها ریشه‌ی اسرائیلی آنان ذکر شده است. روزنامه‌ی گاردین نوشته است که شباهت‌هایی که میان پشتون‌ها و اقوام اسرائیلی وجود دارد، ثابت‌کننده ریشه‌ی نژادی آن‌ها نیست، اما تحقیقات ژنتیکی نشان می‌دهد که میان آنان ارتباط ۲۷۰۰ ساله‌ای که عنوان شده درست است یا نه.<sup>۱</sup>

روزنامه گاردین در این زمینه نتیجه مطالعات یک دانشمند هندی را نیز گزارش داد. بر اساس این گزارش دکتر نوری افریدی، مورخ هندی،

---

1 . Pashtancluto last tribes of Israel

(<http://www.guardian.co.uk/world/2010/jan17>)

مطالعات ژنتیکی روی قبیله‌ی افریدی پشتون‌ها در منطقه «ملیح آباد»، در ایالت «اتراپرادیش» انجام داده است. از مجموع ۱۵۰۰ فرد پشتونی که نمونه‌های خون آنها مورد مطالعه قرار گرفته، ۶۵۰ نفر دارای خصوصیات ژنتیکی مشابه یهودی‌ها بودند.<sup>۱</sup>

به دنبال گزارش روزنامه گاردین برخی منابع خبری گزارش دادند که وزارت خارجه اسرائیل بورس تحصیلی را به یک دانشمند علم ژنتیک هندی به نام «شاهناز علی» اعطا کرده تا تحقیقی را در مورد ثابت کردن این‌که پشتون‌ها از نژاد و ریشه یهودی هستند انجام دهد. این دانشمند در شهر حيفا در یک مرکز تحقیقات تکنولوژی اسرائیلی به نام «تکنسیون اسرائیل» با همکاری تعدادی از پژوهشگران یهودی متخصص در علم ژنتیک مشغول تحقیق می‌باشد.

قبل از آن در سال‌های ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۴ نیز پژوهشگران روی DNA پشتون‌ها تحقیقاتی انجام داده بودند. پژوهشگران نه تنها وجود ارتباط میان پشتون‌ها و یهودی‌های – اشکنازی، سفاردیک و میزراحی – را کشف کردند، بلکه این مطلب را نیز دریافتند که DNA پشتون‌ها بعد از DNA یهودیان ایرانی و عراقی (۶۷۰۹)، دومین DNA نزدیک (۶۸۰۱) به یهودی‌های اشکنازی می‌باشد.<sup>۲</sup>

1. <http://www.guardian.co.uk/world/2010/jan17>.

2. DNA & Tradition: The genetic link to the ancient Hebrews, by Yaakov Kleiman. Yaakov Kleiman-2004-204 pages-page 71.

اکثر پژوهشگران، نمونه‌های خون تحقیقاتی‌شان را از اقوام پشتون یوسف‌زی، افریدی یا ختک در پاکستان و هند گرفته بودند که نتیجه‌ی آن می‌تواند در مورد DNA پشتون‌های افغانستان هم تعمیم داده شود.

بر اساس پژوهش‌های انجام شده شواهدی از یک بیماری ژنتیک یهودی‌ها، در میان پشتون‌ها مشاهده شده است. بیماری عضلانی خاصی که سبب ضعف عضلات می‌شود، یک اختلال ژنتیک است که خواستگاه اصلی آن جوامع یهودی هستند. اکثر بیماران این نوع بیماری، یهودیان ایرانی هستند، اما چندتایی هم متعلق به پشتون‌های افغانستان شناخته شده‌اند.<sup>۱</sup>

بیماری مشترک دیگر میان یهودیان و پشتون‌ها بیماری (G6PDH) است. این بیماری میان یهودیان کردستان، عراق، ایران، یمن و پشتون‌های افغانستان مشترک است.<sup>۲</sup>

## برداشت نهایی

روایت اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها متکی به تاریخ شفاهی مورد توافق عام قبایل پشتون، تأیید مورخان و پژوهشگران مسلمان و حتی توافق اکثریت انسان‌شناسان و خاورشناسان اروپایی از قرن ۱۶ تا قرن بیستم میلادی است. علاوه بر آن، تحقیقات ژنتیکی دانشمندان در سال‌های اخیر حاکی از شباهت DNA بیش از ۴۳ درصد پشتون‌های مورد آزمایش قرار گرفته با یهودی‌ها، به‌خصوص یهودی‌های اشکنازی و نیز وجود بیماری‌های مشترک میان پشتون‌ها و برخی اقوام اسرائیلی می‌باشد و روایت

- 
1. Focus on Genetic Screening Research, by Sandra R. Pupecki-2006-149 pages-page62.
  2. The Unfit: A history of a bad idea Elof Axel Carlson, cold spring Harbor Laboratory press, 2001-451pages-page300.

اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها را تقویت می‌کند. با وجود آن تا کنون هیچ روایت و نظریه‌ی علمی و تاریخی قطعی در مورد منشأ تباری پشتون‌ها ارائه نشده است و هنوز نمی‌توان با قاطعیت پشتون‌ها را اسرائیلی‌تبار نامید.

منشأ نژادی پشتون‌ها هنوز نامعلوم است و اجماع قوی مورخان عرب و پشتون و خاورشناسان اروپایی و روسی بر سر سامی نژادی پشتون‌ها، نظریه‌ی آریایی‌تباری آنان را تحت شعاع قرار می‌دهد. اگر نظریه‌ی سامی نژاد بودن پشتون‌ها مبتنی بر فولکور و داستان‌های تاریخی ارزیابی شود، نظریه‌ی آریایی‌تباری آنان نیز مبنای علمی قطعی ندارد، بلکه مبتنی بر حدس و گمان در مورد تشابه و قرابت کلمات پشتو با کلمات سانسکریت و اوستا است.

دیدگاه‌های متفاوت پیرامون تاریخ و تبار هزاره‌ها





هزاره‌ها بعد از پشتون‌ها دومین قوم بزرگ افغانستان هستند که تاریخ و منشأ نژادی آن‌ها دستخوش پریشان‌رفتاری تاریخ‌نگاری برخی نویسندگان شده است. به نظر می‌رسد که این نویسندگان به بهانه‌ی اصلاح و زیباسازی ابروی قومیتِ هزاره‌ها، چشم هویت آن‌ها را کور می‌کنند. هزاره‌ها که به‌عنوان مسلمانان شیعه و فرزندان خدمتگذار افغانستان هیچ مشکل هویتی نداشته‌اند و ندارند، در طی چهار دهه‌ی گذشته توسط برخی روشنفکران غیرمذهبی، گرفتار بحران ساختگی هویت تاریخی و اجتماعی شده‌اند.

در گذشته از لحاظ نژادی تنها مسأله‌ی مغول‌تباری هزاره‌ها مطرح بود، اما در طی چند سال اخیر ادعاهای ترک‌تباری و آریایی‌تباری آن‌ها چنان ناشیانه مطرح شده است که یکی، دیگری را نفی می‌کند و نتیجه‌ی معقول و مورد توافق عام هم ارائه نمی‌دهد. در این نوشته به نظریات متفاوت پیرامون منشأ نژادی هزاره‌ها و چگونگی و تاریخ شکل‌گیری جامعه هزاره در افغانستان پرداخته می‌شود.

## الف) نظریه‌ی مغول تباری هزاره‌ها

اغلب مورخان، دانشمندان و خاورشناسان، هزاره‌ها را از نسل مغول‌هایی می‌دانند که در زمان‌های مختلف بین سال‌های ۱۲۲۹ و ۱۴۴۷ میلادی در مرکز افغانستان که در حال حاضر هزاره‌جات یا هزارستان نامیده می‌شود سکونت اختیار کرده‌اند.<sup>۱</sup>

در بسیاری از نشریه‌ها و مقاله‌های منتشر شده از سال ۱۹۲۸ تا سال ۲۰۰۴ میلادی، نویسندگان غربی، روسی و ژاپنی، قوم هزاره را آمیخته‌ای از نژاد زرد و مردم ایرانی‌نژاد دانسته و نوشته‌اند که بر اساس تحقیقات ژنتیکی، هزاره‌ها وابستگی نژادی زیادی به مردم مغول دارند. بر مبنای این نظریه، هزاره‌ها مردمان بومی هزاره‌جات قبل از اسلام به‌شمار نمی‌روند، بلکه بازماندگان مغول‌هایی هستند که بعد از تسلط مهاجمان مغول بر افغانستان و ایران به رهبری چنگیزخان، از سال ۱۲۲۷ به تدریج در این منطقه مستقر شده‌اند.

نظریه‌ی مغول تباری هزاره‌ها در گزارش «انجمن حمایت از اقوام زیر خطر» در فروری سال ۱۹۹۹ در زمینه‌ی حقوق بشر چنین انعکاس یافته است: «بر مبنای تئوری‌های متعدد، هزاره‌ها در حدود سنه ۱۲۲۰ میلادی با چنگیزخان و یا اخلاف او به طرف افغانستان آمده‌اند. مغول‌های کوچی در این مناطق با مردمان تاجیک محلی اختلاط یافته و زبان فارسی افغانی یعنی دری را به‌عوض زبان اصلی خود یاد گرفته‌اند. از جانب دیگر در زبان دری [فارسی] هزارگی تعداد زیادی کلمات مغولی موجود است که منشأ آن

---

1. Elizabeth E. Bacon/ History of Hazara Community:

<http://boozers.fortunecity.com/jerusalem147/History/history.html>.

زبان‌های آسیای شرقی می‌باشد. تمام محققین به این عقیده اتفاق دارند که نام هزاره از کلمه «هزار» فارسی مشتق شده است. افاده‌ی این کلمه شاید ترجمه‌ای از مفهوم اسم عدد «هزار» مغولی [مینگ] باشد که اسم واحدهای ارتش مغول بود.<sup>۱</sup>

در ذیل فهرستی از نظریات دانشمندان و منابعی که هزاره‌ها را مغول تبار می‌دانند ارائه می‌شود:

۱. ابوالفضل دکنی مورخ عصر جلال‌الدین اکبر، امپراتور مغولی هند، اولین کسی است که هزاره‌ها را از بقایای سپاهیان مغولی معرفی می‌کند. او در اکبرنامه می‌نویسد که هزاره‌ها از بقایای سپاهیان منگوقالآن، نوه‌ی چنگیز خان می‌باشند.<sup>۲</sup>

۲. از مورخان و خاورشناسان غربی «مونت استوارت الفنستون»، «الکساندر بورنس»، «آرمینوس گ. ومبری»، «رابرتس» و «پروفوسور پتروشفسکی» از جمله‌ی اولین طرفداران نظریه مغول تباری هزاره‌ها محسوب می‌شوند. آنها معتقدند که هزاره‌ها بازماندگان سربازان مغول هستند که با سپاه چنگیز وارد سرزمین افغانستان شدند و پس از اسکان به تدریج زبان، فرهنگ و مذهب ساکنان تاجیک این سرزمین را پذیرفتند.<sup>۳</sup>

---

۱. ندای هزارستان، شماره یازدهم، سال سوم، حوت ۱۳۷۸.

۲. حسینعلی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، جلد اول، ص ۱۵۶.

۳. سید عسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، ص ۴۹.

۳. اچ. دلیو. بیلپو، می گوید: «در مورد اصل و منشأ هزاره‌ها تردیدی وجود ندارد. زیرا قیافه و خصوصیات دیگرشان می‌رساند که آن‌ها از تاتارهای سپاه مغول می‌باشند».<sup>۱</sup>

به نظر بلیو، سربازان مغول در ربع اول قرن سیزدهم میلادی به‌عنوان مهاجران نظامی از هزاران مرد جنگی چنگیز خان جدا شده و در هزاره‌جات کنونی سکونت اختیار کردند. در جابجایی که صورت گرفت چنگیز خان ده گروه از سربازان را در جنوب هندوکش تا رود سند برجا گذاشت به‌طوری که ۹ گروه از آن‌ها در هزاره‌ی کابل و گروه دهم در هزاره‌ی پکلی (پخله‌ای) در شرق رود سند مستقر شدند.<sup>۲</sup>

بلیو برای اثبات ادعایش از هزاره‌های پنجابی در شمال پاکستان، دره‌ی هزاره بین لغمان و کاپیسا، دره‌ی هزاره در پنجشیر و دره‌ی هزاره در دیره‌ی اسماعیل خان در پاکستان یادآوری می‌کند و نیز از برگرفته شدن نام‌های قبایل و خانواده‌های هزاره از نام‌های رهبران و فرماندهان مغول یاد می‌کند. از نظر او، دای چوپان احتمالاً برگرفته از نام امیرچوپان یکی از خان‌های مغول است، و بهسود برگرفته از نام یکی از بستگان چنگیز به نام «بهسود» یا «بیسود» بوده و کلمه‌ی هزاره معادل فارسی کلمه «مینگ» یا «منگان» به معنی عدد «هزار» است.<sup>۳</sup>

۴. بابرشاه مغول در بابرنامه می‌نویسد که هزاره‌های دره‌ی میدان [در ولایت میدان وردک] به زبان مغولی صحبت می‌کنند.<sup>۴</sup> در زمان سلطه‌ی

۱. همان، به نقل از مردم شناسی ایران ص ۶۹

۲. سیدعسکر موسوی، پیشین، ص ۵۰.

۳. همان، ص ۵۰-۵۱.

۴. حسینعلی یزدانی، پیشین، جلد یک.

بابر در افغانستان، در ابتدای قرن شانزدهم میلادی، قوم هزاره شکل گرفته و در هزاره‌جات کنونی سکونت داشتند.

۵. در دایرة المعارف بریتانیکا آمده است: «هزاره‌ها منشعب از قبیله‌ی مغول‌اند و در جبال مرکزی افغانستان زندگی می‌کنند. گفته می‌شود که آن‌ها از باقیمانده‌ی سپاه چنگیزند.»<sup>۱</sup>

۶. جی. ک دالینگ می‌نویسد: «کاملاً قطعی به نظر می‌رسد که استقرار مغول به مثابه‌ی یک سیاست نظامی تحت فرمان ایلخانان در قرن سیزدهم شروع شد. این فرایند به‌طور نامنظم، یا بر اساس طرح و نقشه و یا به‌صورت اختیاری تا شکست نهایی جغتای خانیت [جغتای‌خان] توسط شیبانی‌ها در قرن شانزدهم ادامه یافت. هنگامی که مغول‌ها در حوالی ۱۲۴۰ م، در غورات استقرار یافتند این منطقه را که به‌نحو بی‌رحمانه‌ای جمعیت‌زدایی شده بود، تصاحب کردند. پیشتر از این در ۱۲۲۱ م، تمام لشکریان غوری و متحدان‌شان، قبایل ترکمن و خلیج، توسط مغول و یا در اثر کشمکش‌های جناحی از بین رفته بودند چنان‌که از جمعیت بومی تعداد چندانی باقی نمانده بود.»<sup>۲</sup>

۷. دلیبو بارتولد، دانشمند روسی می‌نویسد: «اشغال نواحی کوهستانی و بلندی‌ها، مغول‌ها را با مشکلات بزرگی مواجه ساخت. در نتیجه لشکریان و سربازان در این مناطق برجای گذاشته می‌شدند تا پس از رسیدن نیروهای دیگر مغول حملات ادامه یابد. آنان با نام خان‌های خود شناخته می‌شدند،

---

۱. همان منبع به نقل از دایرة المعارف بریتانیکا، جلد ۱۱، ص ۱۹۹.

۲. سیدعسکر موسوی، پیشین، ص ۵۳.

یکی از مشهورترین آنها «نیکو دریس» (تحت فرمان نیکودر) بود که در زمان جغتای در قرن سیزدهم در این نواحی اسکان گزید.<sup>۱</sup>

علاوه بر افراد و منابع فوق الذکر محققان و کارشناسانی چون «ای. اف. فاکس»، «دبلیو. ک. فریزر تیتلر»، «کلاوس فردیناند»، «سایکس»، «ای. ای. باکون»، «دبلیو تسیگر»، «برنارد دورن»، «سیدجمال الدین حسینی افغانی» و «تیمور خانف» هزاره‌ها را از بازماندگان مغول‌ها و مغول تبار دانسته‌اند.

### ب) نظریه‌ی بومی بودن هزاره‌ها

نظریه‌ی بومی بودن هزاره‌ها نخستین بار توسط محقق فرانسوی «جی بی. فریر» عنوان شد. فریر معتقد است که هزاره‌ها از زمان اسکندر مقدونی در افغانستان می‌زیستند. به پیروی از فریر، «عبدالحی حبیبی»، «اچ. جی. راورتی» و «میخائیل وایرز» آلمانی نظریه بومی بودن هزاره‌ها را مطرح کردند، اما هیچ یک از این محققان از منشأ نژادی هزاره‌ها سخن واضحی نگفتند. نظر حبیبی و فریر توسط تیمور خانف نویسنده کتاب «تاریخ ملی هزاره» و «ن. خانیکوف» محقق روسی رد شده است. تیمور خانف نظر علامه حبیبی و فریر را چنین رد می‌کند: «نظر فریر و عبدالحی حبیبی به علت پاره‌ای از دلایل درست نیست که یکی از آن‌ها همان شکل و ترکیب مغول مانند هزاره‌ها را تشکیل می‌دهد. در تمام آثار و نوشته‌جاتی که درباره‌ی ساکنین اصلی افغانستان به دست آمده این مطلب تذکر یافته است که شکل و سیمای ساکنین اصلی افغانستان به گونه‌ی اروپایی بوده،

۱. تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، ص ۲۰.

یا شکل درآویدی، داشته و گفته‌های مذکور را تحقیقات اسکلت‌شناسی (استخوان شناسی) به اثبات رسانیده است. عبدالحی حبیبی نمی‌تواند در برابر انتقاد پیرامون عدم تشابه نام هزاره‌جات به نام‌های قدیمی منطقه نیز ایستادگی کند و هم‌چنان در مورد رانده شدن هزاره‌ها توسط اسماعیل سامانی نیز نظر مذکور درست نیست، زیرا در هنگام فرمانروایی اسماعیل (در سال ۸۹۲ - ۹۰۷) هرگونه اقوام و طوایف مغولی یا تاتاری در خراسان و یا حوالی ایران زندگی نمی‌کردند.<sup>۱</sup>

### ج) نظریه‌ی مختلط بودن نژاد هزاره‌ها

عده‌ای از مورخان و محققان اروپایی و افغانی قوم هزاره را از لحاظ نژادی مختلط می‌دانند. از بررسی نظریه‌های مختلفی که در این زمینه تاکنون ارائه شده است ترکیب آمیختگی قومی هزاره‌ها چنین به دست می‌آید:

۱. هزاره = آریایی + مغول؛
۲. هزاره = ترک + مغول؛
۳. هزاره = آریایی + ترک + مغول.

بر مبنای ترکیب فوق‌الذکر که توسط محققان مختلف ارائه شده است، «مغول» تبار اصلی هزاره‌ها است که با اقوام دیگری آمیخته شده است. از این جهت، نظریه‌ی مختلط بودن نژاد هزاره‌ها را با نظریه‌ی مغول تباری آن‌ها می‌توان یکی به حساب آورد، چراکه در جوامع متمدن بشری کنونی هیچ تبار قومی خالص که با اقوام دیگر آمیخته نشده باشد وجود ندارد. فهرست برخی طرفداران نظریه‌ی مختلط بودن قوم هزاره به شرح زیر است:



۱. ژهارلان: «هزاره‌ها از تزویج متقابل‌های باختری‌های قدیم و تاتارهایی که در مناطق شمالی ایران زندگی می‌کردند به‌وجود آمدند و ظاهراً توسط اسماعیل سامانی به مناطق مرکزی افغانستان رانده شده‌اند».
۲. اچ. اف. شرمین: «هزاره‌ها در جریان قرن‌های ۱۴ و ۱۵ همان کوچی‌های ساکن جنوب شرق ایران و غربی افغانستان بدون در نظر داشت خصوصیات نژادی‌شان است»<sup>۱</sup>.
۳. میر محمد صدیق فرهنگ: «در عین حال در کوهستان‌های مرکزی خراسان که به نام غور و غرجستان یا مطلق جبال یاد می‌شد مردمان دیگری به نام هزاره و نیکودری جا گرفتند... اینان با مردم محلی که تاجیک آمیخته با تورک بود و امرای آل شنسب و سلاطین غوری از بین ایشان ظهور کرده بودند آمیزش یافته زبان آن‌ها را با مخلوطی از لغات ترکی و مغولی قبول کردند»<sup>۲</sup>.
۴. میر غلام محمد غبار به تفصیل در مورد حملات مغول‌ها و شکل‌گیری قوم هزاره در غرجستان سخن گفته و هزاره‌ها را متشکل از عساکر مغول، بقایای بومیان منطقه، طوایفی از سیستان و زابل و طوایف پشه‌یی دانسته و می‌نویسد: «اسم هزاره و هزاره‌جات که تا امروز در مورد عموم سکنه‌ی غرجستان اطلاق می‌شود، ابدأ نام ملی و قومی و تاریخی آنها نبوده، اسمی که در اوایل فقط در مورد عساکر مستملکاتی چنگیزخان که در دسته‌های هزار نفری منقسم شده و در ولایت غور مقیم بودند، اطلاق می‌شد و می‌توان این اسم را در سایر مقامات افغانستان که دارای اهمیت نظامی و محل سکنای عساکر چنگیزخان گردیده بودند یافت. از قبیل مقام هزاره بر سرک مابین

۱. حسینعلی یزدانی، پیشین، ص ۱۵۱.

۲. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۵.

کابل و کرم نزدیک شترگردن و محل هزاره بر لب سرکی که جانب نهر سند می‌رود در نزدیکی شهر انگ. مستر بیلویو این نظریه را تصدیق می‌نماید و مسیو بارتولد می‌گوید: اسم هزاره در مورد یکی از مهمترین قسمت‌های عسکر مغول به کار می‌رفت و بعدها در مورد مغول‌های ساکن غور معمول گردید ... با این وجود، اهالی غور و غرجستان هنوز خود را هزاره خوانده و بلکه به همان اسامی قبیله‌ای و دهاتی یاد می‌کنند؛ از قبیل: قلندر، مسکه، انه، ازدری، باغ‌چری، ارزگان، مالستان، اجرستان، چهاردسته، محمدخواجه، الودنی، بیسود، خواجه مری، گزاب، چوره، چهارسینه و غیره...<sup>۱</sup>

علاوه بر افراد فوق الذکر محمدحسن کاکر، تیمور خانف، فیض محمد کاتب، مارک گوکی، کلاوس فردیناند، وی. ی. بیکن و برمودین از طرفداران نظریه آمیختگی نژادی هزاره‌ها به شمار می‌روند.

## د) نظریه‌ی ترک‌تباری هزاره‌ها

ترک‌ها گرچه قوم شناخته شده و دارای تاریخ کهن هستند، اما در مورد ارتباط نژادی آن‌ها با مغول‌ها، آریایی‌ها و هزاره‌ها ملاحظات و وجود دارد. برخی ترک‌ها را قوم متمایز از مغول‌ها می‌دانند و برخی معتقدند که ترک‌ها در اصل مغول تباراند. میرغلام محمد غبار ترک‌ها را مغول‌هایی می‌داند که با آریایی‌های آسیایی مزج و مخلوط شده و نام «ترک» به آن‌ها اطلاق شده است.<sup>۱</sup> او می‌نویسد که موج نخستین عنصر ترک از قرن ششم میلادی وارد افغانستان کنونی شده است.<sup>۲</sup>

برخی نویسندگان هزاره و ترک‌تبار، هزاره‌ها را ترک معرفی می‌کنند، در حالی که اغلب محققان و خاورشناسان ترک‌ها و مغول‌ها را دو قوم جداگانه و حداقل در عرض یکدیگر مطرح می‌کنند. امروزه صورت، سیرت و ژنتیک ترک‌های ایران، قفقاز و ترکیه به آریایی نژادها نزدیک‌تر است تا به مغول‌ها و نژاد زرد.

در منابع شرقی و اسلامی تنها در کتاب «حیات افغان» هزاره‌ها شاخه‌ای از اقوام ترک ذکر شده است. شیرمحمدخان ابراهیم‌زی از قول مؤلف حیات افغان می‌نویسد: «قوم هزاره از شاخه الوس [مردم] «چرکس» است و چرکس قوم مشهورند از ترکان که در نواحی داغستان ملحق الحدود روسیه بوده‌اند».<sup>۳</sup>

---

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۵.

۳. حسینعلی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ص ۱۵۸.

از محققان معاصر افغانستان تنها آقای جلال‌الدین صدیقی، هزاره‌ها را ترک‌تبار قلمداد کرده و می‌نویسد: «نژاد ترک شامل هزاره، ایماق، اوزبیک و قرقیز می‌گردد.»<sup>۱</sup>

به هر حال، نظریه ترک‌تباری هزاره‌ها مورد استقبال محققان و اندیشمندان خارجی و داخلی قرار نگرفته است و با واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی نیز سازگاری ندارد و دلایل محکمی نیز در این زمینه تاکنون ارائه نشده است.

### و) نظریه‌ی آریایی‌تباری هزاره‌ها

تاکنون هیچ محقق، مورخ و نویسنده‌ی معتبری از خاورشناسان و دانشمندان غربی گرفته تا مورخان و محققان شرقی و بخصوص افغانی، هزاره‌ها را آریایی‌تبار - بجز از نظریه‌ی اختلاط - معرفی نکرده‌اند. این نظریه به هیچ‌وجه با واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی، ساختار فیزیکی و بخصوص ژنتیک هزاره‌ها سازگاری ندارد.

نظریه‌ی آریایی‌تباری هزاره‌ها اخیراً توسط برخی نویسندگان محترم هزاره‌تبار، بطور بسیار ناشیانه با استفاده از همان شیوه‌ی نویسندگان پشتون‌تبار - و بخصوص علامه عبدالحی حبیبی که با تطبیق نام‌واژه‌ها و جای‌واژه‌های پشتو با متون سانسکریت و اوستا و نسبت دادن حاکمان و شاهان اساطیری و باستانی منطقه به قوم پشتون تاریخ‌سازی کرده است - تاریخ‌سازی می‌کنند. یکی از نویسندگان هزاره‌تبار در این رابطه چنین ادعا کرده است: «می‌خواهم بگویم که مطابق منابع کهن، نام آریا و ایران و

پارس و دین پارسی (زردشتی) و زبان پارسی را دیگران از نیاکان هزاره آموخته‌اند. پیش از آن که دیگران آریا و پارس و یا زابلی و خراسانی شوند، نیاکان هزاره‌ها را آریان و پارس و زابلی و خراسانی می‌گفتند[!؟]»<sup>۱</sup>

## ژنتیک هزاره‌ها

تحقیقات ژنتیکی نشان می‌دهد که هزاره‌ها با وجودی که با مردمان اطراف‌شان آمیخته شده‌اند هنوز پیوند ژنتیکی موروثی با مغول‌های مغولستان دارند.<sup>۲</sup>

مطالعات ژن‌شناسی نشان داده است که مردم مغولستان مشخصات کروموزوم وای<sup>۳</sup> که همان کروموزوم چنگیزخان است را دارند. این کروموزوم خارج از مغولستان به جز در میان هزاره‌ها در جای دیگری مشاهده نشده است.<sup>۴</sup>

---

۱ . فاضل کیانی، سایت جمهوری سکوت، تاریخ انتشار چهارشنبه ۱۵ جدی ۱۳۸۹:

<http://urozgan.org/Clear/fa-af/print/article/print/1240>

2 . Daniel L, Hartl, Elizabeth w.Jones, Genetics: Analysis of Genes and Genomes, Thursday, November 19, 2009, p309

<http://hazarawa.blogspot.com/2009/11/hazara-genetics-mongol-linked-y.html>

Genetics: Analysis of Genes and Genomes. Daniel L. Hartl,Elizabeth w.Jones,p309

3 . Y-chromosome.

4 . <http://news.national>

[geographic.com/news/2003/02/0214030214-genghis-2html](http://geographic.com/news/2003/02/0214030214-genghis-2html)  
Genghis Khan a prolificlover,DNA Data Zmplies

## برداشت نهایی

هر چند تک تک نظریه‌هایی که در رابطه با منشأ نژادی هزاره‌ها مطرح شد را می‌توان نقد کرد، اما اتفاق نظر بیش از سی و دو مورخ، پژوهشگر و دانشمند غربی، ژاپنی و افغانی (بخصوص هزاره) در مورد منشأ مغولی هزاره‌ها، نظریه مغول تباری آن‌ها را ثابت می‌سازد.

نظریه‌های آریایی تباری و ترک تباری هزاره‌ها، سیاسی، مغرضانه و ناشیانه به نظر می‌رسد. سابقه‌ی تاریخی و باستانی بخشیدن به قوم و طایفه‌ای به ذات خود ارزش علمی، حقوقی و انسانی ندارد، به خصوص که جامعه‌ی بشری در طول تاریخ سیال بوده و مرزهای جغرافیایی و تباری ناپایدارند. محور و اصل قرار دادن قومیت و مرزهای جغرافیایی که به بهانه‌ی حفظ هویت و تأمین حقوق اجتماعی و انسانی صورت می‌گیرد و در حقیقت مبتنی بر تفاخر نژادی و سلطه‌جویی و افزون‌خواهی است، نه تنها هیچ مشکلی را از جامعه‌ی بشری چه در سطح ملی و چه بین‌المللی حل نکرده، بلکه همواره باعث تبعیض، نفاق، ستم، قتل، غارتگری، تجاوز و جنگ‌های خانمان سوز شده است. پژوهش‌های تبارشناسی نشان می‌دهد برخی از کسانی که ادعای آریایی تباری دارند ممکن است مغول تبار یا سامی تبار باشند و برخی که دعوای مغول تباری و یا ترک تباری دارند ممکن است آریایی تبار باشند چنان که مطالعه‌ی ژنتیک ترک‌های ترکیه نشان داده است که ژن اغلب کسانی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند آریایی است تا ترکی و مغولی.



دیرینگے قومے پشتون هاوهر: اره هادر افغانستان





در اندیشه‌ی دینی، بخصوص ادیان ابراهیمی، انسان‌ها از هر قوم، طایفه و نژادی یک منشأ دارند و از نسل یک زن و مرد به نام حضرت آدم(ع) و حوا هستند. حتی در آیین زرتشتی که به ثنویت نزدیکتر است «گیومرت» (کیومرث) نخستین بشری است که اهورا مزدا بیافرید و کلیه‌ی نژادهای بشری از نسل او می‌باشند.<sup>۱</sup>

از نظر علمی هم انسان‌ها در میان موجودات عالم از یک نوع هستند و به عنوان هم‌نوع منشأیی واحد دارند. این‌که این منشأ واحد چگونه و چه زمانی به وجود آمده هنوز دانشمندان علوم طبیعی به نتیجه نرسیده‌اند و نظریات ارائه شده در این زمینه فرضی هستند نه علمی و قطعی.

با توجه به مطالب فوق، همه‌ی انسان‌ها و در همه جا، دارای اصل و نسب و دیرینگی تاریخی هستند. بحث نژاد، قوم و طایفه در بستر زمان و با توجه به گسترش و افزایش نسل بشر و تحولات اجتماعی، طبیعی و جغرافیایی شکل گرفته است. انسان‌شناسان، نسل بشر را در روی زمین تاکنون به چهار نژاد سفید، سیاه، زرد و سرخ تقسیم کرده‌اند که هر یک متشکل از اقوام مختلف و در سرزمین‌های مختلف هستند.

در رابطه با دو قوم پشتون و هزاره، باید گفت که پشتون‌ها چه آریایی باشند و چه سامی تبار متعلق به نژاد سفید هستند و هزاره‌ها که منشأ تباری مغولی دارند از نژاد زرد می‌باشند. نژاد سفید در افغانستان و منطقه هزاران سال سابقه دارد و نژاد زرد نیز در منطقه سابقه‌ی طولانی دارد، اما در

---

۱. جلیل دوستخواه، اوستا: کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، جلد دوم، ص ۱۰۵۰.

افغانستان و ایران بعد از سقوط دولت ساسانی و هجوم اعراب، ترک‌ها و تاتارها به تدریج استقرار یافتند.<sup>۱</sup>

راجع به دیرینگی نژادهایی که اقوام پشتون و هزاره به آنها تعلق دارند حرفی نیست، آنچه که مورد سؤال است دیرینگی اقوام پشتون و هزاره - نه نژادشان - در افغانستان است. چراکه قوم مرحله‌ی پایین‌تر و از لحاظ جغرافیایی محدودتر از نژاد است و در شرایط زمانی و مکانی خاصی شکل می‌گیرد.

در بخش‌های گذشته از مطالعه‌ی نظریات پژوهشگران و دانشمندان روشن شد که به صورت قطعی آریایی‌تباری پشتون‌ها و نه آریایی‌تباری هزاره‌ها ثابت نمی‌شود. همچنین نه کوشانی‌تباری، نه یفتلی‌تباری و نه غوری‌تباری پشتون‌ها ثابت می‌شود و نه از هزاره‌ها، اما امکان دارد که پشتون‌ها و هزاره‌ها با عناصری از تبارهای کوشانی، یفتلی و غوری آمیخته شده باشند. پس دیرینگی قومی - و نه نژادی - پشتون‌ها و هزاره‌ها را نمی‌توان به حساب دیرینگی کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و غوری‌ها گذاشت. این موضوع در بخش بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در حقیقت دیرینگی قومی پشتون‌ها و هزاره‌ها از زمانی آغاز می‌شود که در اثر تحولات اجتماعی و سیاسی مجموعه‌ای از طوایف گوناگون تحت عنوان «پشتون» (افغان) و «هزاره» در سرزمین کنونی افغانستان ظهور کردند.

---

1. <http://www.irantarikh.com>

## دیرینگی قوم پشتون (افغان)

نخست باید متذکر شد که هر سه کلمه‌ی «افغان»، «پشتون» و «پتان» در معنای واحد به کار رفته و نام یک قوم هستند. کلمات پشتون و پتان از قرن شانزدهم میلادی به بعد در کتابت راه یافته و قبل از آن به صورت شفاهی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

بنابراین، قبل از قرن شانزدهم، پشتون‌ها با واژه‌ی «افغان» تعریف می‌شدند و محل سکونت‌شان «افغانستان» نامیده می‌شد. قبل از اسلام از قومی به نام «افغان» (پشتون) در هیچ اثر و منبعی به صراحت نشده است. البته، برخی نویسندگان کلمه‌ی «افغان» را شکل تغییر یافته‌ی واژه‌ی «ابگان» که نخستین بار توسط شاپور دوم، امپراتور ساسانی در رابطه با آذربایجان به کار برده است، فرض کرده‌اند اما در واقع کلمه‌ی «ابگان» ربطی به کلمه‌ی «افغان» ندارد.

از قول منجم هندی و زائر چینی نیز مطالبی در این رابطه نقل کرده‌اند که مبتنی بر احتمال بوده و قطعیت ندارد. وارتان گریگوریان در این رابطه می‌نویسد: «اولین بار در قرن ششم کلمه‌ی افغان برای این مردم (افغان‌ها) به کار رفته است. وقتی که طالع‌بین [منجم هندی] وراها میهیرا<sup>۲</sup> به برهات سام هیتای خود به آواگانا برگشت، احتمال می‌رود افغان‌ها در سرزمینی که امروز افغانستان شرقی را شکل می‌دهد، زندگی می‌کردند. در قرن هفتم

---

۱. میرمحمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول و دوم، ص ۶۸

زایر چینی هیون تسانگ<sup>۱</sup> از «اپوکین» مردمی که دلالت بر افغان‌ها داشتند، صحبت به میان آورد و آن‌ها دقیقاً در نواحی رشته کوه‌های سلیمان واقع شده‌اند.<sup>۲</sup>

آقای میرمحمدصدیق فرهنگ نیز به نقل از کتاب «پتان‌ها» نوشته است: «تا جایی که معلوم است، کلمه‌ی افغان بار اول در سده‌ی ششم میلادی توسط منجم هندی (وراها میهیرا) در کتاب بریهات سمهیتا<sup>۳</sup> ذکر شده است. هیون تسانگ، جهانگرد معروف چین که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۴ میلادی در این مناطق مشغول گشت و گذار بود هم از وجود قبایلی به نام «اپوکین» که در حدود کوه‌های سلیمان زیست می‌کردند یاد می‌کند.»<sup>۴</sup>

وارتان گریگوریان و میرمحمدصدیق فرهنگ ذکر نکرده‌اند کلمه‌ی «اوگانه» که در کتاب منجم هندی در قرن ششم میلادی نوشته شده است چگونه دلالت بر قوم افغان (پشتون) دارد و نیز روشن نکرده‌اند که نام «اپوکین» که توسط هیوان تسانگ به کار رفته است چگونه به کلمه‌های افغان و پشتون تبدیل شده است. تا زمانی که این پرسش‌های مهم و سایر پرسش‌ها در این رابطه پاسخ منطقی پیدا نکند نمی‌توان پذیرفت که کلمه‌ی افغان برای بار اول در سده‌ی ششم میلادی به کار رفته است.

در دوره‌ی اسلامی از کلمه «افغان» و از نام قومی به نام افغان (پشتون) تا قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) در کتب جغرافی و تاریخ، نامی به میان

---

1 . Hiven Tsang

۲ . وارتان گریگوریان، ترجمه علی‌عالمی کرمانی، صص ۴۶-۴۷.

3 . Brihat- Samhita

۴ . میرمحمدصدیق فرهنگ، پیشین، ص ۵۴ به نقل از پتان‌ها، ص ۱۱۲.

نیامده است. در این دوره (قرن دهم میلادی) برای نخستین بار ابن اثیر (۹۷۶م) و مؤلف کتاب حدود العالم (۹۸۲) از وجود قومی به نام افغان یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup>

میرغلام محمد غبار و میرمحمد صدیق فرهنگ به صراحت و علامه عبدالحی حبیبی به‌طور ضمنی اعتراف می‌کنند که قوم افغان (پشتون) از قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) به بعد به‌تدریج به‌عنوان یک گروه اجتماعی و فرهنگی در مرزهای غربی هند با سرزمین افغانستان امروزی ظهور کرده و به سوی مرکز، غرب، جنوب و شرق این سرزمین گسترش یافته است.

غبار در رابطه با ظهور نام «افغان» می‌نویسد: «و اما نام «افغان» که از قرن دهم در نوشته‌های مؤلفین افغانستان چون مؤلف مجهول حدود العالم من المشرق الی المغرب، ابوریحان، فردوسی، بیهقی، منهای السراج و غیره در مورد قسمتی از پشتو زبانان افغانستان آن روز ذکر گردیده و عتبی در تاریخ یمینی آن را معرب نام «اوغان» می‌شمارد هم یک نام قدیمی است.»<sup>۲</sup>

فرهنگ نیز در این رابطه چنین نوشته است: «در دوره‌ی اسلامی قدیمی‌ترین ذکر این کلمه [افغان] در کتاب جغرافیای با ارزش اما مجهول الهویه حدود العالم به‌نظر می‌رسد، در آنجا که گوید: «افغانان در قصبه ساول سکونت دارند» و همو در جای دیگری می‌نویسد که: «پادشاه بنهار، ادعای اسلام می‌کند، اما سی زن مسلمان افغان و هندو دارد.»<sup>۳</sup>

در رابطه با محل جغرافیایی ظهور قوم افغان (پشتون) اغلب مورخان و جغرافی نویسان دوره‌ی اسلامی و پژوهشگران غربی اتفاق نظر دارند که

۱. وارتان گریگوریان، پیشین، ص ۴۷.

۲. میرغلام محمد غبار، پیشین، جلد اول، ص ۵۱۶.

۳. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، صص ۵۴-۵۵.

مسکن اولیه‌ی قبایل افغان کوه‌های سلیمان و نواحی اطراف آن به‌سوی رود سند بوده است. این منطقه بعداً «افغانستان» نامیده شد و اولین کسی که این نام را در قرن سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) به عنوان سرزمین افغان‌ها وارد تاریخ کرد سیف هروری بود. سیف هروری در کتاب تاریخ‌نامه هرات می‌نویسد: «اولجایتوخان، خطه‌ی هرات تا اقصای افغانستان و حد آموی به سلطان غیاث‌الدین کرت محفوظ نموده.»<sup>۱</sup>

میر غلام‌محمد غبار در رابطه با موقعیت جغرافیایی و قدمت افغانستان و چگونگی اطلاق آن بر سرزمین امروزی افغانستان نوشته است:

«در قرن چهاردهم عبدالرزاق نویسنده‌ی مطلع‌السعدین چنین می‌نویسد: «ذکر توجه صاحب قران [امیر تیمور گرگان] به سیستان و قندهار و افغانستان» آنگاه از علاقه‌های فراه، بُست، قندهار، تخت سلیمان و غیره نام می‌برد. از این نوشته واضح می‌شود که تا عهد مؤلف، قندهار هم جزء افغانستان نبوده و همان تخت سلیمان و نواحی آن افغانستان نامیده می‌شد.

در قرن شانزدهم امین احمد رازی در جغرافیای هفت اقلیم خود حدود کابل را چنین تعیین می‌کند: شرقی کابل، پیشاور و لغمانات و بعضی ولایات هند است و غربی او کوهستان است و قوم نکو دری و هزاره‌ها آنجا سکونت دارند. شمالی آن قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصل، جنوبش فرمل و به فرد افغانستان است.

---

۱. سیف بن محمد بن یعقوب هروری، تاریخ‌نامه هرات، با مقدمه و نوت‌های پروفیسور محمد زبیر صدیقی، ص ۱۹۶.

جغرافیه‌نویس دیگر قرن نوزدهم مرتضی حسین بلگرمی حدود سیستان را در حقیقة الاقالیم چنین تعریف می‌کند: «در سیستان ولایتی است که حدودش از خراسان و کرمان تا غزنین و اطراف افغانستان است.» در همین قرن نوزدهم بود در نامه جوابیه‌ی لارد اکلند، وایسرای هندوستان مورخ ۱۶ اگست ۱۸۳۸ به عنوان شاه شجاع الملک پادشاه فراری و غیرقانونی افغانستان (بعد از عهد نامه‌ی سه جانبه لاهور بین شاه شجاع مخلوع و رنجیت‌سنگ پادشاه پنجاب و دولت هند انگلیسی) برای بار اول نام افغانستان در عوض اسم خراسان ذکر گردید.<sup>۱</sup>

علامه عبدالحی حبیبی می‌گوید که برای اولین بار نام افغانستان هنگام حمله‌ی چنگیزخان مغول وارد کتاب‌های تاریخی شده است. وی در این رابطه می‌نویسد: «وی [شمس‌الدین محمد مهین ابن ابی بکر کرت] به طایر بهادر حکمران تاتاری پناه برد و حکمران تگین آباد (حدود قندهار کنونی) گشت و چون به حمایت مردم افغانستان (این نام دفعه اول در تاریخ از همین وقت ذکر شده، تاریخ هرات سیفی ص ۱۶۳) متهم بود، بنابراین از آنجا به حضور مینگوخان رفت (۶۴۵ هجری = ۱۲۴۷ میلادی) و خان موصوف به پاس سوابق دودمانش حکومت تمام هرات و جام و باخزر و کوسویه و فوشنج و تولک و غور و فیروز کوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرحق را تا آب آمو و فراه و سجستان و تگین آباد و کابل و تیراه و بُست و افغانستان تا شط سند به وی باز گذاشت.»<sup>۲</sup>

---

۱. میرمحمدصدیق فرهنگ، پیشین، جلد نخست، صص ۵۱۷-۵۱۸.

۲. عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، جلد دوم، ص ۹.



از مختصر مطالبی که در رابطه با دیرینگی واژه‌های «افغان» و «افغانستان» در بستر تاریخ مطرح شد این نتیجه به دست می‌آید که افغان‌ها (پشتون‌ها) بعد از اسلام در قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) وارد تاریخ شده و در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) به‌عنوان یک قوم در اطراف رشته کوه‌های سلیمان در مرز افغانستان و پاکستان امروزی در سرزمین کوچکی به نام «افغانستان» ظهور کردند.

پشتون‌ها در طی ششصد سال (از قرن سیزدهم تا نوزدهم میلادی) با جذب بعضی عناصر هندی، ترک، تاجیک، عرب و مسلط شدن بر سرزمین‌های سوخته و قتل عام شده توسط مهاجمان مغول و تیمور گرگانی، از جمله قندهار و وادی ارغنداب، ملتی را با فرهنگ و زبان مشخص بوجود آورده و بر بخش وسیعی از خراسان (افغانستان کنونی) حاکمیت یافتند.

### دیرینگی قوم هزاره

نام «هزاره» که کلمه‌ی فارسی است مأخوذ از «مینگ» یا «مینگان» مغولی به معنای «هزار» است و پس از هجوم مغول‌ها به رهبری چنگیزخان در سرزمین افغانستان امروزی مورد استفاده قرار گرفت که زمان آن را می‌توان حدود سال ۱۲۲۶ میلادی (قرن سیزدهم) تعیین کرد. اما هزاره به عنوان یک گروه اجتماعی با فرهنگ، زبان، آیین و سرزمین مشخص برای نخستین بار در قرن ۱۶ میلادی (دهم هجری) ثبت تاریخ نوشتاری شده است. در قرن شانزدهم میلادی بابر امپراتور مغول و مورخان دربار شاه‌عباس صفوی از قومی به نام «هزاره» یاد کرده‌اند. بابر در کتاب بابرنامه

هزاره‌ها را مردمی گفته است که در غرب از کابل تا غور و در جنوب تا غزنی زندگی می‌کنند و به زبان مغولی سخن می‌گویند.<sup>۱</sup>

قوم هزاره در طی حدود سیصد سال با جذب عناصری از اقوام ترک و تاجیک بر محور مغول‌ها تشکیل شده است. در رابطه با تکوین قوم هزاره برخی مورخان و پژوهشگران مطالب مفصلی نوشته‌اند که در اینجا مختصری از آنها نقل می‌شود.

۱. الیزابت باکون<sup>۲</sup>: باکون در مقاله ای تحت عنوان «تاریخ جامعه‌ی هزاره» می‌نویسد: «مطالعه‌ی اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که هزاره‌ها از نسل مغول‌هایی هستند که در زمان‌های مختلف بین ۱۲۲۹ و ۱۴۴۷ در مرکز افغانستان که امروز هزاره‌جات نامیده می‌شود ساکن شده‌اند.»<sup>۳</sup> باکون، زمان‌ها و چگونگی جابه‌جایی اجداد هزاره‌ها در طی سال‌ها را به تفصیل شرح داده است.

۲. میرغلام محمد غبار: غبار در کتاب جغرافیای تاریخی افغانستان، شرح مفصلی از چگونگی شکل‌گیری و تکوین قوم هزاره داده است که در این جا جهت اختصار بخش‌هایی از آن نقل می‌شود. غبار تحت عنوان «حمله مغول و جا به‌جایی ساکنان غور» می‌نویسد:

---

1. L. Dupree, "Afghanistan:(iv)ethnography", In Encyclopedia Iranica(www.Iranica.com/newsite/articles/vlf5a040a.htm)

2. Elizabeth E. Bacon

3. [Http://boozers.fortunecity.com/Jerusalem/47/History/history of Hazara community.](http://boozers.fortunecity.com/Jerusalem/47/History/history_of_Hazara_community)

«به هر حال، بعد از آن که مغول ولایت غور را اشغال و عساکر محافظ در دره‌های آن گماشت، سالیان چندی عبور نمود و عساکر وحشی مغول آهسته آهسته اهلی گردیده و با بقایای پریشان ساکنین آن سرزمین آمیختند و آن قسمت اهالی خون مغول را جذب نمود که تا هنوز آثار آن در سیمای عده‌ای از طوایف آشکار و پدیدار است. و هکذا بعد از مدتی از حصص زابل و سیستان طوایفی در دره‌های خالی غرjestان هجرت کرده و رحل اقامت افکندند. از این جاست که اختلاط‌های طوایف مختلفه در داخله‌ی غرjestان شروع شده و بالاخره در تحت اثر وضعیات جغرافیایی، تشکیل یک وحدت وطنی به‌ظهور می‌رسد. هم‌چنان که طوایف چادرنشین غوری‌الاصل در حصص غور غربی با آریانه‌های هرات و ترکمان آمیخته، طوایف جدیدی از قبیل چهارایماق و غیره به میدان کشیدند. این طوایف مختلف عبارت بود از قسمتی عساکر مستعمراتی چنگیزخان که در صفحات هزاره منقسم و باوجود اختلاط و حلول به طوایف سایرهای افغانستانی هنوز به همان اسامی قبیله‌وی [قبیله‌ای] مغولی خودها شناخته می‌شوند. از قبیل دسته‌های نکودری، هلاکوخان...

طایفه نکودری در غرjestان تا عهد بابر مشهور، به همان زبانی مغولی تکلم می‌کردند و بعدها زبان جدید وطنی را قبول کردند. معهذ، لغات مغولی در لهجه‌ی آنها باقی مانده و به همین جهت است که بعضی محققین فرنگ از قبیل لیتونان لیچ و کابلتس زبان آنها را از حیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه‌های مغول حساب کرده‌اند. هکذا طایفه‌ی معروف به صحرائی که در سمت علیای مرغاب زندگی و باوجود تکلم به لهجه‌ی هراتی، خود را از نسل مغول می‌شمارند.

هم چنان مهاجرین زابلستان (ولایت قندهار) در ورود خود به غرجهستان با آمیزش با طوایف سایره، اسم وطن اصلی خود را محافظه نمودند که تا امروز جسیم ترین طوایف آن‌جا را تشکیل داده و هنوز به نام «زواله» یاد می‌شوند و به همین مناسبت است که غالب محققین مغرب لهجه‌ی حالیه‌ی غرجهستان را نمونه‌ای از زبان زوالی قدیم افغانستان حساب می‌کنند. انسکلو پیدی اسلامی انگلیزی این نظریه را تأیید می‌نماید. قسمتی هم از شاخه‌ی طوایف پشه‌یی ولایت کنرها (دره های نجراو) در این هجرت به غرجهستان شرکت کرده و با طوایف سایره در آن جا آمیختند و بالطبع تغییر لهجه و زبان نمودند. با مراتب مذکوره تا امروز به همان اسم قدیم طایفه «پیشه‌ای» خوانده می‌شود.

اما طوایف سیستانی که وارد غرجهستان گردیدند موسوم به «داهی» بودند. در زمان اقامت به مسکن جدید خودها نیز همان اسم اسبق خود را محافظه کرده و تمام شعب تازه آنها کلمه «داهی» را در ابتدای اسمای جدید خویش گذاشتند، از قبیل: داهی زنگی، داهی کندی، داهی چوپان، داهی فولاد، داهی میرداد و غیره. این عشیره‌ی داهی از قدیمی‌ترین عشایر سیستان است و حتی به قول مورخین فارس دهستان حالیه به نام آنها (مردم داه) موسوم شده و بعضی چادرنشین‌های مثل مردم‌های داهی و «دروبیک»‌ها در حوالی پارس نیز سکونت گزین شدند.<sup>۱</sup>

---

۱. میرغلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان؛ حواشی و تعلیقات فرید بیژند، صص ۱۸۴-۱۸۶.

آقای غبار در ادامه می‌افزاید:

«با کل حال، بعد از حمله‌ی مغول به نوعی که گفتیم مهاجرین جدیدالورود داخله‌ی افغانستان از قبیل نجرآوی، زابلی، سیستانی، مغول و باشندگان قدیمی غوری و سوری و افغان باهم آمیخته و جمعیت نوینی در غور و غرجستان تشکیل نمودند و ضمناً لهجه‌ی خاصی مرکب از زبان زابلی قدیم و فارسی کوهستانی افغانستان بین‌شان مروج گردید که لغات مغول در آن، جا گرفت. به مرور زمان تأثیر وضعیات جغرافیایی، این جمعیت جدید را وادار نمود به تشکیل ریاست‌های محلی بپردازند و رؤسای مقتدری پرورش دهند و این آن عهدی بود که مغول‌ها در وادی‌های کشاده و سرسبز سایر حصص افغانستان مشغول تفرج بوده و دیگر یادی از این منطقه کوهستانی نمی‌نمودند. اقتدار حکمرانان محلی غور و غرجستان به حدی رسید که در وقت ظهور امیر تیمور فاتح مشهور به کلی مستقل و آزاد بودند و امیر تیمور در این جا دچار محاربات سخت و مقاومت‌های صعبی گردید.»<sup>۱</sup>

۳. میرمحمد صدیق فرهنگ: آقای فرهنگ در بحث «باشندگان

خراسان» در رابطه با ظهور قوم هزاره آورده است:

«درعین حال در کوهستان‌های مرکزی خراسان که به نام غور و غرجستان یا مطلق جبال یاد می‌شد مردمان دیگری به نام هزاره و نیکودری جاگرفت که بعضی پیش از هجوم مغولان به این خطه وارد گردیده و برخی در اثر لشکرکشی چنگیزخان و جانشینان او در آن جاگزین شدند. اینان با مردم محلی که تاجیک آمیخته با تورک

بود و امرای آل شنسب و سلاطین غوری از بین ایشان ظهور کرده بودند، آمیزش یافته زبان آن‌ها را با مخلوطی از لغات ترکی و مغولی قبول کردند و خودشان به نام هزاره و مسکن‌شان به هزاره جات شهرت یافتند. در قرن پانزدهم هزارگان در اثر مساعی دعوات شیعه، مذهب مذکور را پذیرفتند، در حالی که بخش بیشتر مردم خراسان سنی مذهب بودند.<sup>۱</sup>

۴. دکتر سیدعسکر موسوی: دکتر موسوی براساس نظر مونت استوارت الفنتون، الکساندر بورنس و آرمینوس ومبری، می‌نویسد:

«بر اساس این نظر هزاره‌ها بازماندگان سربازان مغول هستند که با ارتش چنگیزخان به افغانستان آمدند. این سربازان پس از اسکان به تدریج زبان، مذهب و فرهنگ ساکنان تاجیک این سرزمین را پذیرفته و منشأ مردمانی شدند که امروزه به هزاره‌ها موسوم‌اند.»<sup>۲</sup>

از آنچه که در این مقاله در رابطه با هزاره‌ها و دیرینگی این قوم در افغانستان از قول دانشمندان و پژوهشگران مطرح شد این نتیجه حاصل می‌شود که هزاره‌ها در طی حدود سه قرن (از سیزدهم تا شانزدهم میلادی) تکوین یافته و به مثابه‌ی یک قوم مهم و دارای فرهنگ، زبان، هنر و اعتقادات دینی و مذهبی شناخته شده ظهور کردند.

---

۱. میرمحمدصديق فرهنگ، پیشین، صص ۵۳-۵۴.

۲. سیدعسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شقایب، ص ۴۹.

در پایان باید گفت که از مطالعات انجام شده در تدوین این نوشته مطالب زیر برداشت می‌شود:

۱. پشتون‌ها و هزاره‌ها منشأ نژادی‌شان هرچه باشد، به‌عنوان یک قوم و گروه اجتماعی در سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می‌شود بعد از اسلام ظهور کرده‌اند؛

۲. محل سکونت ابتدایی پشتون‌ها کوه‌های سلیمان در مرز غربی هند قدیم، گسترده به سوی رود سند و در اطراف مرز افغانستان و پاکستان امروزی بود که بعد از قرن سیزدهم به داخل سرزمین افغانستان مهاجرت کرده‌اند و بر سرزمین‌های اقوام دیگر مسلط شده‌اند؛

۳. هزاره‌ها نیز به‌طور عمده متشکل از مهاجران مغول در غرجستان بعد از قرن سیزدهم میلادی می‌باشند؛

۴. کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و غوری‌ها - آن‌طوری که در بخش بعدی مطرح خواهد شد - ایرانی‌تبار (آریایی) بودند و پشتون‌ها و هزاره‌ها نمی‌توانند از اعقاب آنها باشند.

دیدگاه‌های متفاوت پیرامون تبار

کوشانه‌ها، یغتله‌ها و غوری‌ها





## ۱. کوشانی‌ها

همان‌طور که در مورد منشأ نژادی پشتون‌ها و هزاره‌ها نظریه‌های متفاوتی وجود دارد، در مورد منشأ نژادی کوشانی‌ها، یفتلی‌ها و غوری‌ها نیز اظهار نظرهای متفاوتی شده است. این نظریه‌ها گاهی آن‌چنان متناقض هستند که نظریه‌پردازان مغرض را شرمنده می‌سازد. در رابطه با نژاد کوشانی‌ها دو نظر وجود دارد: یکی آریایی و نژاد سفید و دیگری مغولی و نژاد زرد.

## الف) نظریه‌ی آریایی‌تباری کوشانی‌ها

اغلب منابع و محققان خارجی و افغانی کوشانی‌ها را آریایی‌تبار معرفی کرده‌اند. فهرستی از منابع و نظریات محققان موافق آریایی‌تباری کوشانی‌ها به شرح زیر است:

۱. میرغلام محمد غبار: آقای غبار کوشانی‌ها را شاخه‌ای از قوم تخار و تخارها را آریایی معرفی نموده می‌نویسد:

«راجع به نژاد تخارها «مسیو لونگورت دیمس<sup>۱</sup> آلمانی در دایرةالمعارف اسلامی آلمانیا می‌نویسد که آن‌ها آریایی بوده‌اند و غالباً آلمان‌ها وطن اصلی نژاد هند و ژرمن «آریایی» را در آسیا، کوه‌های هندوکش و پامیر می‌دانند.»<sup>۲</sup>

غبار می‌افزاید:

«تخارها در حدود دو قرن قبل المیلاد در بلخ نفوذ پیدا کردند و بعد از صد سال سکونت در باختر، طایفه‌ای از آن‌ها به نام کوشانی ترقی کرده و به تدریج قسمت عمده‌ی هندوستان را مسخر ساختند. سلاطین کوشانی از پیروان جدی دین بودا به‌شمار می‌رفتند. از قرن سوم بعدالمیلاد کوشانی‌ها به جانب بلخ رانده شده و در تحت سلطه‌ی ساسانیان درآمدند.»<sup>۳</sup>

---

1. Mrl.Domes

۲. میرغلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان؛ حواشی و تطبیقات فرید بیژند، ص ۳۵.

۳. همان، ص ۳۶.

۲. عبدالحی حبیبی: حبیبی کوشانی‌ها را قومی می‌داند که از آمیزش یوئه‌چی‌ها و تخارها بوجود آمده و با قبایل ساکه و سیتی آریایی هم‌عرق و هم‌نژاد می‌باشند. متن نوشته عبدالحی حبیبی در این رابطه چنین است:

«در حدود ۱۶۵ ق.م قبایلی که با ساکه‌ها و سیتی‌های آریایی هم‌عرق و هم‌نژاد بوده از روی قیافت و چهره و بینی‌های دراز و سایر خصایص و لسانی از نژاد آریایی شمال شرقی شمرده می‌شود و چینیان ایشان را یوچی<sup>۱</sup> گفته‌اند، از مسکن قدیم خود در چین شرقی برآمده و به وادی سیر دریا شمال آمو رسیدند. ایشان ساکه‌های ساکن این‌جا را به‌طرف شرقی و صفحات آریانه در باختر و جنوب هندوکش راندند، تا حدی که به سرزمین هند هم بعد از ۱۲۷ ق.م عقب نشستند و جای ایشان را یوچیان گرفته‌اند. مردم یوچی در حدود (۷۰ ق.م) از آمو گذشته و به کمک تخاریان (تاهیا) باختر را گرفتند و بعد از این بین یوچی و تخار آمیزشی به عمل آمده و یک عرق قوی و ممتازی را بوجود آوردند که قبیله‌ی معروف کوشی<sup>۲</sup> - کوی شانگ = کوشان - یکی از قبایل پنجگانه‌ی این مردم بود و کلمه کوچی (پونده پشتو) اکنون در هر دو زبان پشتو و دری این ریشه را نمایندگی می‌کند و به موجب تذکار یکی از مورخان چین، رئیس کوشانیان مسمی به کیوتسیو کیو<sup>۳</sup> رؤسای چهار قبیله دیگر را مطیع ساخته و و خودش به‌عنوان، شاه کوی شانگ، شناخته شد، و از همین وقت است که کلمه کوشان جای یوچی را در تاریخ گرفت.»<sup>۴</sup>

- 
1. YUEH\_CHI
  2. KUSHI
  3. KieU\_TSIU\_KIU

۴. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، صص ۶۳-۶۲

۳. نجیب‌الله توروایانا: توروایانا، کوشانی‌ها را متشکل از تخارها و آریایی‌های شرقی (یوئه‌چی) دانسته می‌نویسد:

«کوشانی‌ها متعلق به طایفه تخاری هستند که بنابر مهاجرت «یوئه‌چی»ها کسب قدرت نموده سلطنت مقتدری را به مرحله‌ی ظهور آوردند. یوئه‌چی‌ها از آریانی‌های شرقی می‌باشند که هنگام مهاجرت و جنبش بزرگ آریانی‌ها برعکس برادران خود به طرف شرق هجرت کردند، و در بین توفن هوانگ و کی لین رحل اقامت افکندند، یعنی در حوالی حوزه‌ی رود ایلی و تارم. یوئه‌چی‌ها را «سیتی» هم می‌خوانند. در مجاورت این طایفه قوم دیگری به نام «هی وانگ نو»ها زندگی می‌کردند. یوئه‌چی‌ها با هی‌وانگ‌نوها که اغلباً از عرق اصغر بودند عداوت زیادی داشتند و در بین این دو طایفه جنگ‌های متمادی و زدوخوردهای لاینقطع وجود داشت. بنابر کثرت طوایف و مردمانی که به نژاد زرد تعلق داشتند، یوئه‌چی‌ها مجبور گردیده مملکت را ترک نمودند و در بین جیحون و سیحون اقامت گزیدند. چون پیش از ورود این‌ها در این قسمت «سیت»ها زندگانی می‌کردند، آن‌ها را به طرف جنوب راندند.»<sup>۱</sup>

۴. احمد علی کهزاد: آقای کهزاد مدیر شعبه تاریخ انجمن ادبی در سال ۱۳۱۷، با استفاده از منابع مختلف چینی و یونانی مقاله‌ی بلندی تحت عنوان «امپراتوری کوشان» نوشته که در بخشی از آن چنین آمده است:

«کوشانی‌ها بر خلاف آن‌چه که تا یک‌وقت تصور می‌شد و آن‌ها را مغولی می‌خواندند، مانند اسکایی‌ها آریایی می‌باشند و شرقی‌ترین

۱. نجیب‌الله توروایانا، آریانا افغانستان، قسمت اول، صص ۱۳۴-۱۳۵.

شاخه آریایی تصور می‌شوند که از سرزمین بومی آریایی شمال حوزه‌ی اکسوس مستقیماً به طرف شرق به وادی سیردریا و مناطق ماورای شرقی آن در آسیای مرکزی منتشر شده، مانند پیشقراولان نژاد آریا، قرون متمادی با عالم زرد و زرد پوستان مغولی در تصادم ماندند و انقلابات روزگار ایشان را دوباره به مهد «آریایی» یعنی کوهپایه‌های «آریانا» رسانید.

به‌علاوه‌ی اختصاصات نژادی و خطوط چهره و شکل سر و غیره که آریایی بودن کوشانی‌ها را ثابت می‌کند، زبان ایشان هم این نظریه را تقویت می‌نماید. قراری که از روی مسکوکات و دیگر لوايح مکشوفه معلوم می‌شود، کوشانی‌ها سر بلند نوک تیز، دماغ بزرگ و طویل، الاشه‌های عریض داشته است.

پروفسور «کنو» جنبه‌ی احتمالی ترکی بودن آن‌ها را نیز مطالعه کرده، لیکن آخر به آریایی بودن آن‌ها اعتراف می‌کند و از نقطه نظر قیافه‌ی بدنی تیپ مخصوص «هومو الپی نوس» را در آن‌ها سراغ داده می‌نویسد: «بینی دراز و سایر خصایصی که در تصاویر مذکور اشاره شده اصلاً از ممیزات نژاد «هوموالپی نوس» است.

در لوحه سنگی بزرگی که به طول ۹۰ سانتی متر و عرض تقریباً ۴۰ سانتی متر از معبد شترک بگرام کشف شده و در موزه‌ی کابل موجود است به دور مجسمه بودای مرکزی ۳۴ نفر اشخاص دیگر روحانی و غیر روحانی و من جمله دو نفر اعانه دهنده‌ی کوشانی با عیال‌هایشان هم دیده می‌شود. ریش انبوه، دماغ بلند و قلمی، چشمان بزرگ، اندام متناسب، چیزهایی که اختصاصات بدنی

یک فرد آریایی را تشکیل می‌دهد به وجه احسن در این نجبای  
اعانه دهنده‌ی کوشانی جمع است،<sup>۱</sup>



سر یکی از شاهزادگان کوشانی که در ازبکستان کشف شده است

---

۱ . احمدعلی کهزاد، امپراتوری کوشان، سالنامه کابل، ص ۱۵۶.

۵. کتیبه‌ها و مسکوکات: کتیبه‌ها و مسکوکات دوره ی کوشانی که تاکنون کشف شده‌اند، علاوه بر انعکاس چهره و قیافه‌ی آریایی آنها بیانگر زبان ایرانی (آریایی)‌شان نیز می‌باشد. احمدعلی کهزاد از قول محققان غربی می‌نویسد: «راجع به زبان کوشانی‌ها اگرچه تا حال [۱۹۳۸ م] تحقیقات رضایت بخشی نشده، معذالک آنچه در این مورد می‌نگارند خالی از مفاد نیست. این زبان را مدققین اروپایی به نام‌های مختلف یاد کرده‌اند. پروفیسور لوی من<sup>۱</sup> که نخستین بار خصوصیات لسان مذکور را شرح داده آن را «آریایی شمالی» خوانده است. فضلالی فرانسوی که اول آن‌ها موسیو پلیو<sup>۲</sup> بوده آن‌را «ایرانی شرقی» نامیده اند و پروفیسور لیودر «زبان اسکایی» گفته است. به هر حال، زبان کوشانی‌ها را به نام‌های فوق به هر کدام که یاد کنیم مناسبت دارد. این زبان در مسکوکات و کتیبه‌های شاهان ایشان به کار رفته و از جمله «شاؤ نافو شاؤ کنشکی کوشانو» یعنی «کانیشکا شهنشاه کوشان» به خوبی معلوم می‌شود که زبان مذکور شاخه‌ای از السنه‌ی ایرانی است.»<sup>۳</sup>

کشف سنگ‌نبشته یا کتیبه‌ی سنگی رباطک در سال ۱۳۷۲ خورشیدی به بحث پیرامون زبان کوشانی‌ها که برخی آن را «بلخی» و برخی «تخاری» می‌گفتند و استاد «والترهینگ» آن را زبان «باختری» نامیده بود، پایان داد. در این کتیبه به صراحت زبان کوشانی‌ها «زبان آریایی» نامیده

- 
1. Leuman
  2. Pelliot



شده که واژه‌ی اصلی در کتیبه به گونه‌ی «آریئو»<sup>۱</sup> آمده است. این کتیبه نشان می‌دهد که زبان و تبار کوشانی‌ها آریایی بوده است.

گفتنی است سنگ نبشته رباطک در شرق ولایت سمنگان و شمال باختری ولایت بغلان در چهل کیلومتری محوطه‌ی باستانی سرخ کوتل در سال ۱۳۷۲ کشف و توسط نیکلاس سیمز ویلیامز<sup>۲</sup> ایران‌شناس و متخصص زبان‌های سغدی و باختر در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن خوانده شد. این کتیبه را جو کریب<sup>۳</sup> تفسیر کرد و استاد غلام جیلانی داوری، باستان‌شناس برجسته‌ی افغانستان در سال ۱۳۷۹ به فارسی ترجمه کرد.

آقای دکتر رضا مرادی غیاث آبادی، گزارش جامعی در رابطه با سنگ‌نبشته رباطک نوشته‌اند که چکیده آن به این شرح است: «کشف سنگ‌نبشته رباطک به چندین پرسش دیرینه در زمینه مطالعات کوشانی، پاسخ داد. به موجب این کتیبه دانسته می‌شود که کوشانیان زبان خود را به نام «زبان آریایی» می‌شناخته‌اند و آن نیای زبان فارسی یا دری است که گویا «دری» گونه‌ی تغییر یافته‌ی تلفظ واژه «آریئو» باشد. زبان آریایی و گونه تحول یافته آن به نام دری/فارسی، زبان همگانی مردمان سرزمین‌های ایرانی بوده و منظور از «فارس» تنها ناحیه فارس در جنوب ایران نیست، بلکه دلالت بر تمامی سرزمین‌های ایرانی دارد. این زبان در شکل نخستین و پسین خود در گستره‌ای پهناور از غرب ایران آن روز در

- 
1. Aryao
  2. Nicholas Sims-Williams
  3. Joe Cribb

آناتولی و کرانه‌های فرات، تا هند و پنجاب و آسیای میانه رواج داشته و مفهوم بوده است.

فرمان‌نامه کنیشه در رباطک، این بحث دیرینه درباره‌ی خاستگاه قومیتی و فرهنگی و باورداشت‌های کوشانیان و «یوئه‌چی»ها را پایان داد. امروزه می‌دانیم که کوشانیان هیچ‌گونه پیوستگی و وابستگی با قبیله‌های بادیه‌نشین آلتایی آسیای میانه شرقی نداشته و دارنده‌ی تبار، فرهنگ، دین و زبان آریایی بوده‌اند.<sup>۱</sup>

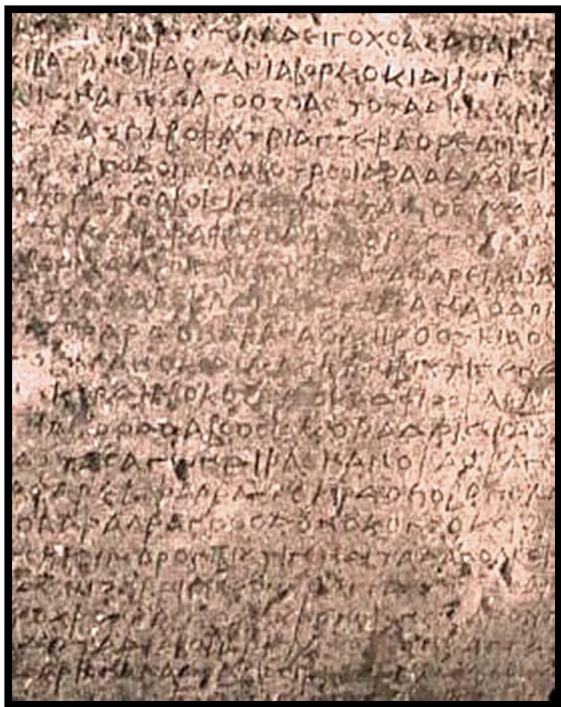
متن ترجمه سنگ‌نبشته رباطک بدین شرح است:

**کنیشه‌گوشانی، رهایی بخش بزرگ، نیکوکار، فرمانروای دادگر،**  
**شایسته نیایش یزدان، که فرا دست آورد پادشاهی را بخواست ننه و بخواست**  
**همه دیگر ایزدان. که بی‌اغزید نخستین ساله را به خشنودی خدایان. او صادر می‌کند**  
**یک فرمان به یونانی و سپس بیان می‌دارد به زبان آریایی. . . . سکتسه،**  
**گئوسانبی، پاتالی پوترا، چامپا . . . پادشاه کنیشه به شافر**  
**نوگونزوی / ناقسنزاق فرمان می‌دهد نیایشگاه بزرگی بنام ایزدان در**  
**سرزمین . . . برای ایزدان بسازد و در آن تندیس‌های ایزدبانو مه در برترین جا،**  
**خدای آرموز آفریننده خوشی‌ها، آردوخش، سروش‌رد، نرسسه،**  
**مهر، مهشان و وینک تراشیده و گذاشته شوند. همچنین فرمان می‌دهد**  
**که تندیس این شاهان را بسازند و در نیایشگاه بگذارند: شاه کوچولک**  
**گدنیز، پدر پدر بزرگ، شاه ویمه تکتو پدر بزرگ، شاه ویمه**

---

۱. رضا مرادی غیاث آبادی، سنگ‌نبشته رباطک، منتشر شده در تاریخ دوشنبه ۲۵ دی ۱۳۸۵:

## گدنیزه، پدر و خود کنیشکه ... باشد تا آن ایزدان، یاری رسان شاه شاهان کنیشکه باشند.<sup>۱</sup>



سنگ‌نیشته ریاطک

## ب) نظریه‌ی مغول‌تباری کوشانی‌ها

تاکنون دلایل مورد توافق عام از سوی باستان‌شناسان، انسان‌شناسان و مورخان اروپایی، شرقی و به‌خصوص افغانی مبنی بر مغول یا ترک‌تباری کوشانیان ارائه نشده است. برخی نویسندگان افغانی در سال‌های اخیر مانند میرمحمد صدیق فرهنگ، حاج‌کاظم یزدانی و دکتر عنایت‌الله شهرانی، کوشانی‌ها را از نژاد زرد و مغول‌تبار معرفی کرده‌اند. آقای یزدانی کوشانی‌ها را شاخه‌ای از قوم «سیتی» یا «یوئه‌چی» دانسته و می‌نویسد: «قبایل «سیتی» و یا «یوئه‌چی» به احتمال قوی زرد پوست بوده‌اند و یا مخلوطی از زرد و سفید بوده‌اند.»<sup>۱</sup>

آقای فرهنگ ضمن یادآوری از تهاجم قبایل بادیه‌نشین از سمت شمال به سرزمین افغانستان امروزی می‌نویسد: «اکثر این مردم از نژاد زرد و از اقوام ترک و یا اقوام شبیه به آن بودند. از این جمله بودند سکایی‌ها، پارت‌ها، یوچه [یوئه‌چی]‌ها و هون‌های سفید [هیاطله یا یفتلی‌ها] در دوره پیش از اسلام، و غزها، مغول‌ها، تاتارها و ازبک‌ها در دوره اسلامی.»<sup>۲</sup>

---

۱. حسینعلی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ص ۳۳.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ص ۳۳.

## ۲. یفتلی‌ها (هیاطله)

یفتلی‌ها (هیاطله) مردمانی بودند که مانند کوشانی‌ها درباره‌ی اصل و نسب‌شان دو دیدگاه عمده و متفاوت وجود دارد: دیدگاه اول این طایفه را از اقوام ایرانی (آریایی) و دیدگاه دوم از اقوام ترک می‌داند. استاد جلیل دوستخواه، گزارشگر و پژوهشگر کتاب «اوستا» در رابطه با هیاطله چنین می‌نویسد:

«در اوستا «خویون» یا «هُویون» و در پهلوی (خُیون) یا «هُیون» و در فارسی «خیون» یا «هون» نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیاد یکی از اقوام ایرانی به‌شمار می‌آمده‌اند. در اوستا «خیون» از قبیله‌های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زرایران، ارجاسب پادشاه توران، از خیونان است.

از نخستین سده‌های میلادی (مساوی اواخر دوره‌ی اشکانی) که اقوام ترک‌تبار در این سرزمین و بخش‌های گرداگرد آن، جانشین اقوام ایرانی شدند، به تدریج «خیون‌ها» یا «هیون‌ها» با ترکان و هفتالان یا هیاطله یکی به حساب آمدند.»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد آنانی که هیاطله (خیون) را ترک‌تبار می‌دانند به‌خاطر آن باشد که این طایفه در اوستا از قبیله‌های تورانی معرفی شده است و توران که در شاهنامه‌ی فردوسی در برابر ایران قرار دارد، ترک پنداشته شده است. در حالی که محققان و مورخان مشهوری توران را ترک ندانسته بلکه آریایی‌تبار معرفی می‌کنند. استاد جلیل دوستخواه، در این رابطه می‌نویسد:

۱. جلیل دوستخواه، اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانیان، جلد دوم، صص ۹۷۸-۹۷۹.

«ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شدن سرزمین توران که در متن‌های فارسی و عربی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، حاصل یک اشتباه تاریخی است که بر اثر مهاجرت اقوام ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به بعد پیش آمده است.»<sup>۱</sup>

میرغلام محمد غبار نیز در رابطه با جابجا شدن ترک‌ها در سرزمین‌های ایرانی (آریایی) و آریایی بودن تورانی‌ها و یفتلی‌ها چنین می‌نویسد:

«روی هم رفته آسیای مرکزی و شرقی، شامل صحراها ریگزارها با گرمای شدید و سرمای شدید و بعضاً سطوح مرتفع و قسماً کوه‌های پرآب و علف و مساعد به زندگی است. این حصص مساعد عبارت است از: اول، حوزه‌ی بایکل (مسکن اصلی مغول‌ها)، دوم، حوزه‌ی بالخاش (مسکن اصلی ترک‌ها)، سوم، حوزه‌ی تارم (اصلاً مسکن آری‌ها بود و از قرن هشتم مسکن ترک‌ها قرار گرفت). چهارم، حوزه‌ی ارال شامل ماوراءالنهر (اراضی واقع بین جیحون و سیحون و سرزمین خوارزم). حوزه‌ی ارال اصلاً مسکن آری‌ها بود، ولی به تدریج ترک‌ها و ترکمن‌ها در این حوزه نفوذ و بالاخره اکثریت فایق و دولت‌ها تشکیل کردند. اصلاً وقتی که قسماً مغول‌ها با آریه‌های آسیایی مزج و مخلوط شدند، نام «ترک» به آن‌ها اطلاق شد. ترکمان‌ها هم بیشتر از عناصر مخلوط شده‌ی ترک به میان آمدند و سلجوقی‌های بعدی شعبه‌ای از همین ترکمانان هستند، در حالی که ازبک‌ها از جمله‌ی ترکان شرقی می‌باشند و زبان‌شان هم ترکی چغتایی و با زبان ترکمنی نزدیک

می‌باشد و هر دو زبان همدیگر را می‌فهمند. اما ترکان ترکیه‌ی امروز از جمله‌ی «ترکان غربی» استند.<sup>۱</sup>

آقای غبار در مورد ورود ترک‌ها به سرزمین افغانستان امروزی چنین ادامه می‌دهد:

«دره‌رحال، موج نخستین عنصر ترک از قرن ششم با کشور افغانستان در تماس آمد. ترکان التایی که در اوایل قرن پنجم زیر تعرض امپراتوری توبا قرار گرفته بودند، بعدها بر قبایل جوان منگولیا غالب شده و خود به جبهه‌ی غرب متوجه گردیدند و از حوزه‌ی تارم تا حوزه‌ی سیحون گسترش یافتند. این‌ها در سغدیانہ یفتلی‌ها را مغلوب کردند و در نصف دوم قرن ششم، نام آن‌ها برای بار اول در سواحل جیحون شنیده شد.»<sup>۲</sup>

غبار در جایی دیگر نیز به نقل از اوستا، تورانی‌ها را آریایی‌نژاد معرفی نموده می‌افزاید:

«در اویستا این نام [آریانا] به شکل ایریانا ذکر گردیده که در مقابل نام توریانا قرار داشت، یعنی آریایی‌های توریایی ماورای جیحون که در حالت بدوی زندگی داشتند.»<sup>۳</sup>

آقای غبار دولت هیاطله (یفتلی‌ها) را یکی از طوایف تخارهای آریایی تبار<sup>۴</sup> می‌داند و علامه عبدالحی حبیبی نیز آن‌ها را آریایی معرفی می‌کند با این تفاوت که در کنار واژه «هیاطله»، واژه «هپتال» و «هپتالیان»

---

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد نخست، صص ۱۲۳-۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۵.

۳. همان، ص ۴۱.

۴. همان.

را به‌خاطر پشتونیزه کردن اضافه کرده است. علامه جیبی تحت عنوان «هپتالیان» چنین می‌نگارد:

«در حدود ۴۲۵ قبایل سپیدرنگ آریایی‌نژادی که چینیان «یی - تی - لی - دو» و یونانیان و رومیان افتهالیت<sup>۱</sup> یا خیونیت<sup>۲</sup> و پارسیان خیون<sup>۳</sup> یا هون<sup>۴</sup> و در زبان پهلوی و عربی و دری «هپیتال» یا «هیطل» یا «هیفتال» یا «هیاطله» و منابع هندی سنسکریت «شوتته هونه» (هونان سپید) یاد کرده‌اند، از اراضی آسیای مرکزی و دریای آمو به طرف وادی‌های شمال هندوکش، تخار و باختر گذشتند که چینیان ایشان را از «هونان هیونگ - نو» به کلی جدا دانند. و نیز «پروکوپوس» مورخ بیزانسی که معاصر هپتالیان است و در سنه ۵۶۲م مرده ایشان را بدین سبب از وحشیان زردپوست جدا داند که رنگ ایشان سپید و هم مهذب‌تر بوده‌اند و حتی به قول مورخان چینی زبان ایشان هم مغولی یا ترکی نبود و شاید مخلوطی از لهجه‌های ترکی و آریانه باشد که نام خان=هون را در این اختلاط گرفته باشند و اصلا همان یو-چی‌اند.»<sup>۵</sup>

نجیب‌الله توروایانا، نیز هیاطله را آریایی‌تبار دانسته و می‌نویسد:

«هیاطله یا یفاطله که آن‌ها را هفتالیت نیز خوانده‌اند مثل کوشانی‌ها قبیله‌ای بودند از طوایف تخاری افغانستان. محل آن‌ها در

- 
1. EPHTHALITES
  2. CHIONITES
  3. HION
  4. HUN



بدخشان بوده و شهرهای یفتل را در بدخشان علیا و سفلی متعلق به آنها می دانند. شهر یفتل هنوز در بدخشان علیا به صورت یک قریه موجود و شهر دومی در قطغن یا بدخشان سفلا معدوم گردیده. نام هیاطله تا دوره های اسلام در مورد بدخشان، قطغن و حتی بامیان نیز اطلاق شده است. بعضی مورخین افغانی و اسلامی شاهان محلی غوری بامیان را به نام پادشاهان هیاطله یاد کرده اند.<sup>۱</sup>

آقایان یزدانی و دکتر شهرانی هیاطله را مانند کوشانی ها هزاره و ترک تبار می دانند. دکتر شهرانی می نویسد:

«طایفه یفتلی ها و کوشانی ها با هزار اسناد و شواهد ثابت شده اند که از طایفه سیتی «ستی» و یوچی، هون و ختایی می باشند و به نژاد آریین ارتباطی ندارند.»<sup>۲</sup>

احمد علی کهزاد نیز یفتلی ها را آریایی نژاد خوانده می نویسد:

«یفتل ها یا یفتلی ها عبارت اند از دسته ی قبایلی که اصلا مانند اقوام تخاری و کوشانی، آریایی نژاد بوده اند و بین سال های ۳۸۵ و ۴۲۰ مسیحی از ماورای آمو در تخارستان یعنی بدخشان و علاقه ی بلخ امروزه سرکشیده و متعاقبا اول در شمال و بعد در جنوب هندوکش منبسط شده و به تشکیل سلطنت مقتدری توفیق یافتند.»<sup>۳</sup>

۱. نجیب الله توروایانا، آریانا افغانستان، قسمت اول، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۲. دکتر عنایت الله شهرانی = [www.turklar.com/dari/?p2772](http://www.turklar.com/dari/?p2772)

۳. <http://www.ariaye.org/dari5/images/kohzad12.pdf>

### ۳. غوری‌ها

بعد از کوشانی‌ها و یفتلی‌ها، سومین گروه و طایفه‌ای که به‌خاطر تعلق داشتن به سلسله‌ی حاکمان مشهور مورد نزاع و پریشان‌رفتاری تاریخ‌نگاری در افغانستان قرار گرفته غوری‌ها می‌باشند. غوری‌ها را از لحاظ نژادی به‌طور کلی آریایی و غیر آریایی قلمداد می‌کنند و از لحاظ قومی برخی از نویسندگان پشتون و ترک‌تبار کوشیدند آن‌ها را پشتون و ترک معرفی کنند. عبدالحی حبیبی، نجیب‌الله توروایانا و میرغلام محمد غبار، غوری‌ها را پشتون و زبان‌شان را پشتو می‌دانند. حبیبی غوریان را از طایفه سوری پشتون معرفی نموده و می‌نویسد:

«زبان غوریان پشتو و دری بود و چون غوریان از طایفه‌ی سوری پشتون اند، لهذا در عصرشان اقوام پشتون از کوه‌های غور و جبال سلیمان به وادی‌های ترنک و ارغنداب و هیرمند و کابل و هریرود سرازیر شدند و در لشکرهای شاهان نیز در فتوحات همه اشتراک کردند. و بسی از قبایل و افراد و سران قبایل با شهنشاهان و جانشینان‌شان در هند باقی ماندند، که بقایای آنها تاکنون هم در سرتاسر هند فراوانند.»<sup>۱</sup>

نجیب‌الله توروایانا می‌نویسد:

«غوری‌ها یا افغان [پشتون]‌های سوری که در مراکز فیروزکوه، آهنگران، مندیش و غیره تا حدود بامیان به سر می‌بردند به زبان پشتو متکلم و نگهدارنده‌ی کانون ادبی و فرهنگی این زبان بودند.»<sup>۲</sup>

۱ . عبدالحی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ص ۱۶۵.

۲ . نجیب‌الله توروایانا، آریانا افغانستان، قسمت دوم، ص ۱۶۹.



میرغلام محمد غبار نیز غوری‌ها را پشتون و کلمه ی «غور» را یک

کلمه قدیم پشتو دانسته می‌نویسد:

«در ازمنه‌ی قبل‌التاریخ، بعد از آن‌که آریان‌ها، وارد هرات و بلخ

گردیده و از آن‌جا به سایر صفحات افغانستان منقسم شدند، قسمتی هم از شاخه‌ی پختانه‌ها به دره‌های ولایت غور سرازیر گردیده و در ارتفاع جبال و دره‌های سهمناک او مسکن گزیدند. زیرا دره‌های سرسبز و چراگاه‌های معروف و آب‌های جاری و انهار خوشگوار این ولایت برای اقامت مالداران طایفه‌ی شریفه‌ی آریه بسی مساعد بود. وطن این‌ها پسان معروف به غور گردید و به نوعی که ما در قسمت تاریخ پاختیا نوشتیم، کلمه غور و یا غر یک لغت قدیم پختانه بوده و تا امروز در زبان پشتو مستعمل و موجود است. تحریفات و تبدلات این کلمه به مرور زمان غرج و غرچ و غرش شده و در دوره‌ی

اسلامی مشهور به غرjestان گردید. اسم طایفه‌ی بزرگ پختانه (غلجایی و یا غلزایی) نیز منسوب به همان نام ولایت غرج و یا غور است که بعضی مورخین آن‌ها را به نام خلج و خلجی یاد کرده‌اند. با کل حال، اسم غور که محرف غرو است و غرو در پختانه جمع غر (کوه) و به معنی کوه‌ها و کوهستان می‌باشد، مناسبترین اسمی است که در مورد این ولایت کوهستانی اطلاق گردیده است. اما از این‌که ولایت غور در حصص وسطی و شرقی خود بعد از حمله‌های مغول موسوم به هزاره و هزاره‌جات گردید، در سطور نزدیکی سخن خواهیم گفت<sup>۱</sup>

آقای غبار درباره‌ی مذهب و زبان غوریان و ورود اسلام به این سرزمین و نیز حمله‌ی مغول و جابجایی ساکنان غور مطالب مفصلی نگاشته که در آن تناقض‌های آشکاری در مورد مسلمان شدن غوریان و حمله‌ی سلطان محمود به غور به بهانه‌ی مسلمان ساختن آنان و نیز جانبداری از امیر عبدالرحمن خان در سرکوبی هزاره‌ها، مشاهده می‌شود که علاوه بر مغایرت با حقایق تاریخی با شخصیت روشنفکر چپ‌گرایی چون غبار نیز سازگاری ندارد.

غوری‌ها را برخی نویسندگان ترک و مغول تبار افغانستان، ترک تبار معرفی می‌کنند. آن‌ها با پیوند زدن غوری‌ها به کوشانی‌ها و یفتلی‌ها و جانبداری از نظریه ترک تباری آنان، تلاش می‌کنند ترک تباری غوری‌ها را نیز ثابت کنند. در این رابطه دکتر عنایت‌الله شهبانی غوری‌ها را به ترک‌های خلجی ارتباط داده و از عنوان «غوری‌های خلجی»<sup>۲</sup> استفاده

---

۱. میرغلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۲. دکتر عنایت‌الله شهبانی: [www.turklar.com/dari/?p۲۷۷۲](http://www.turklar.com/dari/?p۲۷۷۲)

می‌کند، درست شبیه عنوانی که عبدالحی جیبی به غوری‌ها داد و آن‌ها را «پشتون‌های سوری» نامید.

و اما ایرانی‌نژاد (تاجیک) بودن غوری‌ها طرفداران بیشتر و معتبرتری در میان پژوهشگران و مورخان اسلامی، اروپایی و روسی دارد. سیفی هروی، آریستوف، راورتی، بارتولد و اومدین از جمله کسانی هستند که غوری‌ها را تاجیک می‌دانند.

علی رغم پریشان رفتاری برخی نویسندگان و محققان، به دلیل این‌که غوری‌ها در دوره اسلامی از قدرت و شهرت برخوردار بودند ابهامی در تشخیص هویت قومی و تباری آن‌ها وجود ندارد، به‌خصوص که اکثریت مردمان امروزی غور از اخلاف همان غوری‌های قدیم هستند و هویت قومی و زبانی‌شان روشن است. سلاطین و مردم غور ایرانی‌نژاد (تاجیک) و فارسی زبان بودند و غوری‌های امروزی نیز چنین هستند.

## برداشت نهایی

از مطالعه و بررسی نظریات متفاوت دانشمندان، پژوهشگران و مورخان معتبر عرب، اروپایی، آمریکایی، روسی، ژاپنی و افغانی در مورد تبار و تاریخ اقوام کوشانی، یفتلی (هیاطله) و غوری، برداشت‌های زیر با قاطعیت بیشتر بدست می‌آید:

۱. کوشانی‌ها، آریایی تبار و زبان آن‌ها آریایی بود که نیای زبان فارسی دری شناخته می‌شود. این مطلب را کشف سنگ نبشته رباطک در سال ۱۳۷۲ خورشیدی بیشتر به اثبات می‌رساند؛
۲. یفتلی‌ها(هیاطله)، نیز مانند کوشانی‌ها آریایی تبار به‌شمار می‌روند؛
۳. غوری‌ها ایرانی‌نژاد (تاجیک) و فارسی زبان بودند. اکثریت مردم غور در حال حاضرهم فارسی زبان و تاجیک‌اند.

منابع



## منابع

۱. افغانستان (مجموعه مقالات)، ترجمه سعید ارباب شیرانی و هوشنگ اعلم، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲. امیرعبدالرحمان (۱۳۷۳) **تاج التواریخ**.
۳. انجمن ادبی کابل (۱۳۱۷) **سالنامه کابل**، به اهتمام سید قاسم رشتیا، مطبعه عمومی: کابل.
۴. پته خزانه.
۵. تیمور خانوف، ل. (۱۳۷۲) **تاریخ ملی هزاره**، ترجمه عزیز طغیان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۶. حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۸) **تاریخ مختصر افغانستان**، ناشر سازمان مهاجرین مسلمان افغانستان در امریکا.
۷. حبیبی، عبدالحی (۱۳۵۷) **افغانستان بعد از اسلام**، بی‌نا: کابل.
۸. حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۹) **تاریخ مختصر افغانستان**، جلد دوم، انجمن تاریخ و ادب-افغانستان اکادمی: کابل.
۹. دوستخواه، جلیل (۱۳۸۹) **اوستا کهن ترین سرودها و متن های ایرانیان**، جلد دوم، انتشارات مروارید: تهران.
۱۰. روزنامه رای العام، ۲۰۰۱/۱۰/۱۲ Arabic Ne4ws.
۱۱. زمریالی، امین الله (۱۳۲۰) **پشتو تولنه**، منتشر شده در کالنی (سالنامه کابل)، مطبعه دولتی: کابل.



۱۲. شهرانی، دکتر عنایت الله (۲۰۰۷) **تاریخچه اقوام و نژادها در افغانستان**، به نقل از «سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیرعلی خان»، ترجمه عبدالغفور برشنا منتشر شده در [www.turklar.com](http://www.turklar.com).
۱۳. طرزی، صدیق رهپو (۲۰۰۹) **ما، اسطوره- واقعیت**، منتشر شده در [www.tarzi.blogfa.com](http://www.tarzi.blogfa.com).
۱۴. غبار، میرغلام محمد (۱۳۶۸) **جغرافیای تاریخی افغانستان**، حواشی و تعلیقات فرید بیژند، مطبعه دولتی، انتشارات وزارت اطلاعات و کلتور: کابل.
۱۵. غبار، میرغلام محمد (۱۳۹۰) **افغانستان در مسیر تاریخ**، جلد نخست، انتشارات عرفان: تهران.
۱۶. فاضل کیانی، سایت جمهوری سکوت، تاریخ انتشار چهارشنبه ۱۵ جدی ۱۳۸۹:  
<http://urozgan.org/Clear/fa-af/print/article/print/1240>
۱۷. فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۸۵) **افغانستان در پنج قرن اخیر**، جلد اول و دوم، چاپ نوزدهم، انتشارات عرفان: تهران.
۱۸. الفستون، مونت استوارت (۱۳۷۶) **افغانان (جای-فرهنگ-نژاد-گزارش سلطنت کابل)**، ترجمه محمد آصف فکرت، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی: مشهد.
۱۹. کهزاد، احمدعلی **امپراتوری کوشان**، منتشر شده در سالنامه کابل.
۲۰. کهزاد، علی‌احمد و محمد عثمان صدقی (۱۳۲۵) **تاریخ افغانستان**، جلد اول.
۲۱. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸) **ظهور افغانستان نوین**، ترجمه عالمی کرمانی، انتشارات عرفان: تهران.
۲۲. مجله غرjestان، شماره ۱.
۲۳. محتاط، عبدالحمید (۲۰۰۹) **تاریخ تحلیلی افغانستان**، برگرفته از [www.mandegardaily.af](http://www.mandegardaily.af).
۲۴. مرادی غیاث آبادی، رضا، **سنگ‌نبشته رباطک**، منتشر شده در تاریخ دوشنبه ۲۵ دی ۱۳۸۵:  
<http://ghiasabadi.com/rabatak.html>
۲۵. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۸) **هزاره‌های افغانستان**، ترجمه اسدالله شفاپی، چاپ دوم، نشر اشک یاس: تهران.
۲۶. نجیب‌الله تورویانا (۱۳۲۳) **آریانا افغانستان**، کابل، ۱۳۲۳.
۲۷. ندای هزارستان، شماره یازدهم، سال سوم، حوت ۱۳۷۸.

۲۸. هروی، سیف بن محمد بن یعقوب (۱۹۲۳م) **تاریخنامه هرات**، با مقدمه و نوت‌های پروفیسور محمد زبیر صدیق، کلکتہ.
۲۹. یزدانی، حسینعلی (۱۳۷۲) **پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها**، جلد اول، چاپ دوم، قم.

30. Zvi, Ben (1957) **the Exiled and the Redeemed.**
31. Hartl, Daniel L. & Elizabeth w. Jones (2009) **Genetics: Analysis of Genes and Genomes.**
32. Kleiman, Yaakov (2004) **DNA & Tradition: The genetic link to the ancient Hebrews.**
33. Edersheim, Alfred. **The Life and Times of Jesus, the Messiah.**
34. Bacon, Elizabeth E. / **History of Hazara Community:**  
<http://boozers.fortunecity.com/jerusalem147/History/history.html>.
35. Ferrier (1858) **History of the Afghans.**
36. Pupecki, Sandra R. (2006) **Focus on Genitic Screening Research.**
37. Bellew, H. W, **an Enquiry into the Ethnography of Afghanistan.**
38. <Http://boozers.fortunecity.com/Jerusalem/47/History/history> of Hazara community.
39. <http://news.nationalgeographic.com/news/2003/02/0214030214-genghis-2html> Genghis Khan a prolificlover, DNA Data Zmplies
40. <http://www.ariaye.org/dari5/images/kohzad12.pdf>
41. <http://www.guardian.co.uk/world/2010/jan17>.
42. <http://www.irantarikh.com>
43. Frazer, J. B, **A Historical and Descriptive Account of Persia and Afghanistan.**
44. Dupree, "Afghanistan: (iv)ethnography", In Encyclopedia Iranica  
([www.Iranica.com/newsite/articles/vlf5a040a.htm](http://www.Iranica.com/newsite/articles/vlf5a040a.htm))

45. **Pashtancluto last tribes of Israel**  
(<http://www.guardian.co.uk/world/2010/jan17>)
46. Burnes, Alexander. **Travels in to Bokhara**, vol. 2.
47. **The Unfit: A history of a bad idea** Elof Axel Carlson,  
**cold spring Harbor Laboratory press**, 2001.  
[www.khyber.org/pashtohistory/ethnology-arabs.shtml](http://www.khyber.org/pashtohistory/ethnology-arabs.shtml) <http://ghiasabadi.com/rabatak.html>
48. <http://hazarawa.blogspot.com/2009/11/hazara-genetics-mongol-linked-y.html>
49. [www.mandegardaily.af](http://www.mandegardaily.af)
50. [www.payamewatan.com/articles/a.s=13.html](http://www.payamewatan.com/articles/a.s=13.html)

نماینده



اسحق بن زفی ۳۱۰	
اسرائیلی(تباری) ۸۰، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳،	۱
۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲،	
۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸	ابدال ۸۰، ۲۱
اسماعیل سامانی ۴۷۰، ۴۸	ایگان ۵۹۰
اسماعیل خان ۴۴۰	ابن اثیر ۶۱۰
اشکانیان ۸۵۰	ابوالفضل دکنی ۴۳۰
اشکنازی ۳۶۰، ۳۷	ابوریحان ۶۱۰
اغوانان ۲۰۰	اپوکین ۶۰۰
افاغنه ۲۵۰	اجرستان ۴۹۰
افریدی ۲۰۰، ۳۵، ۳۷	اچ. اف. شرمین ۴۸۰
افضل خان ختک ۲۳۰	ارجاسب ۸۴۰
افغان(ها) ۱۴۰، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴،	ارزرات ۲۸۰
۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱،	ارزگان ۴۹۰
۳۲، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲	ارغنداب ۶۴۰، ۸۹
۶۴، ۶۸، ۸۹	ارمغان اسرائیل ۲۳۰
افغانستان ۳۰، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴،	ارمنستان ۲۰۰
۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹،	ارمنی ۸۰، ۲۴، ۲۰
۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۲،	ارمیا ۲۲۰، ۲۵
۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱،	ازبکستان ۷۸۰
۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳	ازبک(ها) ۸۳۰، ۸۵
۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴،	ازدری ۴۹۰
۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸	ازره ۹۰
۸۹، ۹۰، ۹۱	اسپیگل ۱۶۰
	استرن ۱۷۰

اوزبیک ۵۱۰	افغانه ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷،
اوستا ۹، ۳۸، ۵۱، ۵۷، ۸۴، ۸۶	۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴
اوستایی ۱۷۰	افغانی ۷۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۴۲، ۴۷، ۵۱،
اوغان ۶۱۰	۵۳، ۷۴، ۸۳، ۸۸، ۹۲
اوگانه ۶۰۰	افغنه ۲۲۰
اولاف کاروی ۳۲۰	اکبرنامه ۴۳۰
اولجایتوخان ۶۲۰	اکسوس ۷۷۰
ای. اف. فاکس ۴۶۰	الرای العام (روزنامه) ۲۹۰
ای. بالفور ۳۳۰	الفستون، مونت استوارت ۲۶۰، ۲۷،
ای.ای. باکون ۴۶۰	۳۴، ۴۳، ۶۹
ایران ۷، ۹، ۳۷، ۳۲، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸،	الکساندر بونس ۲۴۰، ۲۵، ۲۶، ۴۳
۵۰، ۵۱، ۵۸، ۸۰، ۸۴	الودنی ۴۹۰
ایرینا ۸۶۰	الیزابت باکون ۶۵۰
ایلخانان ۴۵۰	الیناها ۱۵۰
ایماق ۵۱۰	امپراتوری توبا ۸۶۰
	امپراتوری کوشان ۷۶۰
	امیر تیمور (گرگان) ۶۲۰، ۶۸
	امیر دوست محمد خان ۲۴۰، ۲۶
	امیر شیرعلی خان ۲۴۰، ۲۶
آذربایجان ۵۹۰	امیر عبدالرحمان خان ۲۵۰، ۹۱
آرزه‌ی ۹۰	امیرچوپان ۴۴۰
آریا ۷۷، ۵۱۰	امین احمد رازی ۶۲۰
آریان ۵۲، ۹۰	انجمن ادبی کابل ۷۰، ۱۷
آریانا ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۸۸، ۸۹	اندراب ۶۲۰
آریانه ۷۵، ۸۷	انساب افغانه ۲۳۰
آریایی ۸۰، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹،	انه ۴۹۰
۲۰، ۳۲، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۷، ۷۰،	

بخت‌النصر ۲۶، ۲۲۰	۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳
بدخشان ۸۸	۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۸۰
برخیا ۲۲	آریستوف ۹۲
برمودین ۴۹	آریثو ۸۰
برهات سام هیتای ۵۹	آسیای مرکزی ۸۷، ۸۵، ۷۰
بریهات سمهیتا ۶۰	آسیای میانه ۸۵، ۸۱
بُست ۶۳، ۶۲	آشوری‌ها ۳۱
بغلان ۸۰	آصف ۲۶، ۲۲
بلخ ۹۰، ۸۸، ۷۴	آل شنسب ۶۹، ۴۸
بنکش ۲۴	آلفرد ایدرشیم ۳۲
بنی‌اسرائیل ۲۳، ۲۵، ۲۳، ۳۰، ۳۵	آلمانی ۷۴، ۴۶، ۲۰، ۱۶
بوتولمی ۱۶	آمو ۸۸، ۸۷، ۷۵، ۶۳
بودایی ۳۲	آمودریا ۸۴
بورنس ۶۹، ۲۵	آناتولی ۸۱
بهالانا ۱۵	آواگانا ۵۹
بهسود ۴۴	آهنگران ۸۹
بیسود ۴۹، ۴۴	
بیکن ۴۹	
بیلیو ۴۹، ۴۴، ۲۹	
بییهقی ۶۱	

## ب

بابر(شاه) ۶۶، ۶۴، ۴۵

باختر ۸۷، ۸۰، ۷۵، ۷۴

باختری ۸۰، ۷۹، ۴۸

باخزر ۶۳

بارتولد ۹۲، ۴۹، ۴۵

باغ‌چری ۴۹

بامیان ۸۹، ۸۸، ۲۶

## پ

پاختیا ۹۰

پارت‌ها ۸۳

پارس ۶۷، ۵۲، ۱۷، ۹



پارشتیس ۱۶۰	۳۷، ۳۸، ۵۱، ۴۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹
پاکتوا ۱۷۰	۶۱، ۶۰، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۸۹، ۹۰، ۹۲
پاکتوایکی ۱۶۰	پشتونوالی ۲۰
پاکتویس(ها) ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹	پشته ۱۶
پاکستان ۲۰، ۲۹، ۳۷، ۴۴	پشه‌ای ۹۰
۶۴، ۷۰	پشه‌یی ۴۸
پتان(ها) ۱۸۰، ۵۹، ۶۰	پکتوایکی ۱۵۰
پتروشفسکی ۴۳۰	پکتویس ۱۴۰، ۱۵
پَنَنَه ۱۸۰	پکت‌ها ۱۵۰
پته خزانه ۱۷۰، ۱۹	پکتیکا ۱۹۰
پتهان ۱۷۰	پکتهت ۸۰، ۱۵، ۱۶، ۱۹
پخت ۸۰، ۱۶	پنجاب ۳۰، ۶۳، ۸۱
پختانه ۱۵۰، ۹۰	پنجشیر ۴۴
پختون ۱۵۰، ۱۶	پیرفریر ۲۸
پختویس ۸۰	پیشاور ۲۸، ۶۲
پخله‌ای ۴۴۰	پیشه‌ای ۶۷۰
پرسوایتی ۱۶۰	
پرو کوپوس ۸۷۰	
پسنت ۱۶۰	
پشت ۱۶۰	

## ت

تاتارها ۵۸۰، ۸۳	
تاتاری ۴۷۰، ۶۳	
تاجیک(ها) ۱۰، ۱۳۰، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۶۴	
۶۵، ۶۸، ۶۹، ۹۲	
تاریخ افغان‌ها ۲۸	
تاریخ فرشته ۲۳۰	
تاریخ مرصع ۲۳۰	
پشتو ۱۴۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۳۸	
۵۱، ۶۱، ۷۵، ۸۹، ۹۰	
پشتون(ها) ۳۰، ۳۰، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴،	
۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱،	
۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸،	
۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،	



## ح

حافظ رحمت ۲۳  
حافظ محمد صدیق ۲۳  
حیبی (عبدالحی) ۱۵۰، ۱۹، ۴۶، ۵۱،  
۶۱، ۶۳، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹  
حدود العالم ۶۱  
حدیقه الاقالیم ۶۳  
حضرت ادريس ۲۸  
حضرت سلیمان ۲۵  
حمزه خان توخی ۲۱  
حوزهی ارال ۸۵  
حوزهی بالخاش ۸۵  
حوزهی بایکل ۸۵  
حوزهی تارم ۸۵، ۸۶  
حیفا ۳۶

جنبش مشروطه دوم ۱۸۰  
جو کریب ۸۰  
جورج بیل ۳۳  
جورج روز ۳۲  
جورج مور ۳۲  
جونز ۲۸  
جیحون ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶  
جیکس ۱۷۰

## چ

چارلز میسن ۳۲  
چرکس ۵۰  
چغتایی ۸۵  
چنگیز خان ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۲، ۶۳،  
۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹  
چوره ۴۹  
چهارایماق ۶۶  
چهاردسته ۴۹  
چهارسینه ۴۹  
چین ۶۰، ۷۵  
چینی ۵۹، ۷۶، ۸۷

## خ

خالد بن ولید ۲۳  
خان جهان خان لودی ۲۱  
خانیکوف ۴۶  
ختایی ۸۸  
ختک ۳۷  
خراسان ۱۳، ۴۷، ۴۸، ۶۳، ۶۴، ۶۸

درویک ۶۷۰	خراسانی ۵۲۰
دره‌ی خیبر ۲۷۰, ۳۳	خلاصه‌الانساب ۲۳۰
دریای اندوس ۱۵۰	خلج ۹۱, ۴۵
دشت یهود(ی) ۲۹, ۳۳	خلجی ۸۰, ۹۱
دورن ۱۴۰, ۳۴, ۴۶	خواجه مری ۴۹۰
دوستخواه(جلیل) ۵۷۰, ۸۴	خوارزم ۸۵۰
دیسنت مارتین ۱۴۰	خویون ۸۴۰
دیمس ۷۴۰	خیون ۸۴, ۸۷
	خُیون ۸۴۰
	خیونان ۸۴۰



رابرتس ۴۳۰	دارمستر ۱۶۰
راورتی ۳۰۰, ۴۶, ۹۲	داغستان ۵۰۰
رنجیت‌سنگ ۶۳۰	دالینگ ۴۵۰
رود ایللی و تارم ۷۶۰	داه ۶۷۰
روسی ۱۰۰, ۳۰, ۳۸, ۴۲, ۴۵, ۴۶, ۹۲	داهی ۹۰, ۶۷
روسیه ۲۴۰, ۲۶, ۵۰	داهی چوپان ۶۷۰
رومودین ۳۰۰	داهی زنگی ۶۷۰
روهه ۱۸۰	داهی فولاد ۶۷۰
روهیله ۱۸۰	داهی کندی ۶۷۰
رهپو طرزی ۱۸۰	داهی میرداد ۶۷۰
ریکلوس ۱۴۰	دبلیو تسیگر ۴۶۰
ریگ ویدا ۱۴۰, ۱۵, ۱۹	دبلیو.ک. فریزر تیتلر ۴۶۰
	دپشتننو تاریخ ۲۳۰



## ز

سامی نژاد ۳۸۰	زابل ۴۸۰، ۶۶
سانسکریت ۸۰، ۱۴، ۱۹، ۳۸، ۵۱	زابلستان ۶۷۰
ساول ۲۱۰، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۶۱	زابلی ۵۲۰، ۶۸
سایکس ۴۶۰	زبان اسکایی ۷۹۰
سجستان ۶۳۰	زردشتی ۲۲۰، ۵۲
سر هنری یول ۳۳۰	زواله ۶۷۰
سراج الاخبار افغانیه ۱۸۰	
سرخ کوتل ۸۰۰	
سرمستخان ابدال ۲۱۰	
سغدیانہ ۸۶۰	
سفاردیک ۳۶۰	
سکایی‌ها ۸۳۰	

## ژ

سلطان غیاث‌الدین کرت ۶۲۰	ژاپنی ۱۰۰، ۴۲، ۵۳، ۹۲
سلیمانی ۳۳۰	ژنرال جورج ماکمون ۳۳۰
سمنگان ۸۰۰	ژهارلان ۴۸۰
سند ۴۴۰، ۶۲، ۶۳، ۷۰	
سوری(ها) ۳۲۰، ۶۸، ۸۹، ۹۲	
سیت ۷۶۰	

## س

سیتی ۷۵۰، ۷۶، ۸۳، ۸۸	ساسانی ۵۸۰، ۵۹
سیحون ۷۶۰، ۸۵، ۸۶	ساکه(ها) ۷۵۰
سید عبدالجبار استانوی ۳۳۰	ساکایی ۹۰
سیدجمال‌الدین ۴۶۰	سامانی هروی ۲۱۰
سیدعبدالجبارشاه ۳۲۰	سامریه ۳۱۰
سیردریا ۷۷۰	سامی ۹۰، ۳۲، ۳۸
سیستان ۴۸۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷	سامی تبار (ی) ۱۳۰، ۵۳، ۵۷
سیستانی ۲۲۰، ۶۷، ۶۸	

## ص

صدیق فرهنگ ۶۱۰، ۶۸، ۸۳

صندوقچه سلیمانی ۲۹۰

صندوقچه میثاق ۲۹۰

صولت افغانی ۲۳۰

## ش

شاپور دوم ۵۹۰

شالوا ویل ۳۳۰

شامانیست ۳۲۰

شاه کوی شانگ ۷۵۰

شاه شجاع الملک ۶۳۰

شاه عباس صفوی ۶۴۰

شاهناز علی ۳۶۰

شائول ۲۵۰

شترگردن ۴۹۰

شلمانسر ۳۱۰

شمس الدین محمد مهین ابن ابی بکر

کرت ۶۳۰

شوکت افغانی ۲۳۰

شهر انگ ۴۹۰

شهرانی ۲۴، ۸۳، ۸۸، ۹۱

شیرمحمد گنداپور ابراهیم زایی ۲۳۰

شیرمحمدخان ابراهیم زی ۵۰۰

شیواها ۱۵۰

## ط

طالوت ۲۱، ۲۲

طایر بهادر ۶۳۰

## ظ

ظریف خان یوسفزی ۲۱۰

## ع

عبدالرزاق ۶۲۰

عبدالرشید ۲۱۰

عبدالغنی پنجابی ۲۳، ۲۴

عبرانی ها ۳۰۰

عراق ۳۷۰

عراقی ۳۶۰

غوری(ها) ۳۰، ۱۰، ۴۵، ۴۸، ۵۸، ۶۸	عرب ۸۰، ۱۰، ۲۰، ۳۸، ۶۴، ۹۲
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲	عربستان ۲۲، ۲۷، ۳۱
غیاث آبادی ۸۰، ۸۱	عمرخان کاکر ۲۱۰
	عیسی ۲۹۰

## ف

فاریاب ۶۳۰
فرات ۸۱۰
فراه ۶۳، ۶۲۰
فردوسی ۸۴، ۶۱۰
فرزر ۲۸۰
فرمان نامه کنیشکه ۸۱۰
فرمل ۶۲۰
فرهنگ(میرمحمد صدیق) ۲۶۰، ۳۴، ،
، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۸، ۶۹،
۸۳
فریدالدین احمد ۲۳۰
فریر ۴۶۰
فلسطین ۲۹۰
فوشنج ۶۳۰
فیروزکوه ۳۱، ۶۳، ۸۹
فیض محمد کاتب ۴۹۰

## غ

غبار(میرغلام محمد) ۳۴۰، ۴۸، ۴۹،
۵۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۴،
۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱
غر ۹۰۰
غرج ۹۰۰
غرجستان ۴۸، ۵۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸،
۷۰، ۹۱
غرج ۹۰۰
غرش ۹۰۰
غرو ۹۱۰
غزنی ۲۳، ۳۱، ۶۵
غلام جیلانی داوری ۸۰۰
غلجایی ۹۱۰
غلجی ۸۰
غلزایی ۹۱۰
غور ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۴۸، ۶۳،
۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲
غورات ۴۵۰

## ق

کرم ۴۹۰  
 کریندل ۱۴۰  
 کشانی ۸۰  
 کلاوس فردیناند ۴۹۰  
 کلنل جی. بی. مالسون ۳۳۰  
 کلنل فایلسون ۳۳۰  
 کنو ۷۷۰  
 کورش ۳۰۰  
 کوشانی (ها) ۸۰، ۱۰، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰  
 ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲  
 کوشانیان ۸۰، ۸۱، ۸۳  
 کویت‌ها ۲۴۰  
 کهزاد ۱۵۰، ۱۵۰، ۳۴، ۷۶، ۷۹، ۸۸  
 کوپت ۸۰  
 کوچی ۷۵۰  
 کوسویه ۶۳۰  
 کوشان جای یوجی ۷۵۰  
 کوشانیان ۷۵۰  
 کوشی ۷۵۰  
 کوه سلیمان ۳۳۰  
 کی لین ۷۶۰  
 کیوتسیو کیو ۷۵۰

قاضی عطاءالله‌خان ۳۳۰

قبطی ۲۰، ۸۰

قبیله‌ی تریتسو ۱۵۰

قبیله‌ی یوسفزی ۲۸۰

قرقیز ۵۱۰

قرلباش‌ها ۱۳۰

قطب‌خان ۲۱۰

قطغن ۸۸۰

قفقاز ۵۰۰

قلعه یهود(ی) ۲۹۰، ۳۳

قلندر ۴۹۰

قندز ۶۲۰

قندهار ۳۱۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷

قیس ۲۱۰

## ک

کابل ۱۵۰، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۴، ۴۴،

۴۹، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۸۹

کاپیسا ۴۴۰

کابلتس ۶۶۰

کنیه‌ی سنگی رباطک ۷۹۰

کردستان ۳۷۰



## گ

گاردون ۱۴۰  
 گاردین ۳۶, ۳۵۰  
 گایگر ۱۶۰  
 گرجی(ها) ۲۴, ۸۰  
 گریسون ۱۶۰  
 گریگوریان ۶۱, ۶۰, ۵۹, ۳۴, ۲۵  
 گزاب ۴۹۰

## ل

لارد اکلند ۶۳۰  
 لاهور ۶۳۰  
 لغمان ۴۴۰  
 لغمانات ۶۲۰  
 لوی من ۷۹۰  
 لیتوان لیچ ۶۶۰  
 لیدلی ۳۰۰  
 لیسن ۱۴۰, ۱۴۰  
 لیودر ۷۹۰

## م

مارک گوکی ۴۹۰  
 مالستان ۴۹۰  
 ماوراءالنهر ۸۵۰  
 محمد بختاور ۲۳۰  
 محمدحسن کاکر ۴۹۰  
 محمدخواجه ۴۹۰  
 محمدقاسم هندوشاه ۲۳۰  
 محمدمعصوم هوتک ۲۲۰  
 محمود طرزی ۱۸۰  
 مخزن افغانی ۲۲۰  
 مرآت العالم ۲۳۰  
 مرتضی حسین بلگرمی ۶۳۰  
 مرحق ۶۳۰  
 مردان ۲۹۰  
 مرغاب ۶۶, ۶۳۰  
 مسکه ۴۹۰  
 مطلع السعدین ۶۲۰  
 مطهری، مرتضی ۹۰  
 مغول ۲۱۰, ۳۲, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۵, ۴۶,  
 ۴۷, ۴۸, ۵۰, ۵۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵  
 ۶۶, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۸۳, ۹۱  
 مغولستان ۵۲۰  
 مغولی ۹۰, ۲۱, ۴۲, ۴۳, ۴۴, ۴۷, ۴۸,  
 ۵۳, ۵۷, ۶۴, ۶۶, ۶۹, ۷۳, ۷۶, ۸۷

نیکودری ۴۸، ۴۸۰

مندیش ۸۹۰

منگان ۴۴۰

منگوقآن ۴۳۰

منگول (ها) ۸۰، ۲۴

منگولیا ۸۶۰

منه‌اج السراج ۶۱۰

مورکرافت ۲۷۰

مورگن استرین ۳۴۰

موسوی ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۶۹

موسی ۲۹۰

موسیو پلیو ۷۹۰

میخائیل وایرز ۴۶۰

میزراحی ۳۶۰

مینگ ۴۳، ۴۴، ۶۴

مینگان ۶۴۰

مینگوخان ۶۳۰

## و

والترهینگ ۷۹۰

وراها میهیرا ۵۹۰، ۶۰

وردک ۴۴۰

ومبری ۴۳، ۶۹

ویدی ۱۶۰

ویشنانن‌ها ۱۵۰

## ه

هپتال ۸۰، ۸۶

هپتالیان ۸۶، ۸۷

هرات ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۹۰

هرودت ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹

هزار ۸۰، ۲۳، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۶۴، ۸۸

هزارستان ۴۲، ۴۳

هزارگی ۹۰، ۴۲

هزاره (ها) ۳۰، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۳۹، ۴۱

۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸

۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷

۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹

۷۰، ۷۳، ۸۳، ۸۸، ۹۱

## ن

نادرشاه افشار ۲۸۰

نجرایوی ۶۸۰

نعمت‌الله هروی ۲۳۰

نکو دری ۶۲۰

نهرِ سند ۴۹۰

نیکلاس سیمز ویلیامز ۸۰۰

نیکو دریس ۴۶۰

## ی

یزدانی ۰ ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۸۳، ۸۸	هزاره جات ۰ ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۶۵، ۶۹
یعقوب ۰ ۲۹	۹۱
یفتل ۰ ۸۸	هزاره‌ی پکلی ۰ ۴۴
یفتلی(ها) ۰ ۳، ۸، ۱۰، ۵۸، ۷۰، ۷۱	هفتلان ۰ ۸۴
۰ ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۷۳	هند ۰ ۷، ۱۸، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۴۳، ۶۱
۹۲، ۹۱	۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۹
یمن ۰ ۳۷	هندوکش ۰ ۴۴، ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۸۷
یوچه ۰ ۸۳	هومو الپی نوس ۰ ۷۷
یوچی ۰ ۸۸، ۷۵	هون ۰ ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸
یوچیان ۰ ۷۵	هونان هیونگ - نو ۰ ۸۷
یوسفزی ۰ ۳۷	هون‌های سفید ۰ ۸۳
یوئه‌چی(ها) ۰ ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۳	هُویون ۰ ۸۴
بهدودا ۰ ۳۰	هی وانگ نو ۰ ۷۶
بیهودیان ۰ ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷	هیاطله ۰ ۱۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
بیهودی(ها) ۰ ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶	هیرمند ۰ ۸۹
۳۷	هیطل ۰ ۸، ۸۷
	هُیون ۰ ۸۴



These authors have jangled more than others, and provoked ethnic tensions among the oppressed people of Afghanistan. This paper only discusses briefly the historical origins of both Pashtun and Hazara tribes and the genealogy of the governing Kushan, Hyatlh and Ghori dynasties who are claimed by Pashtun, Hazara and Turk researchers.

The basic issues raised in connection with the above-mentioned author's historiography are as follow:

1. The ethnic and ancestor origin of Pashtuns and Hazaras
2. The ethnic background and history of emergence of Pashtuns and Hazaras on the territory of present-day Afghanistan
3. The ancestor of Kushanis and Hyatlh (Yftlyha) (Tajik, Turkish, Pashtun or Hazara?)
4. The ancestor of Ghuris (Tajik, Turkish, Pashtun or Hazara?).

In this article the claims made by distracted authors on the above issues are analyzed and compared with that of Muslim scientists, researchers, anthropologists and tourists ( Arabs, Pashtuns, Turkish, Tajiks, Hazaras,...) and some European, American, Russian, Japanese, ... researchers .

**Sayed Mohammad Baqer Mesbahzadeh**

desperate efforts to introduce their own tribe as a thousand of years of historical reputation to impose their own tribal culture and language as the national language and culture on Afghanistan people. Biased counterfeiting the history began with showing the legends as actual and forging words Yaftali (Hytl) changed to "Heptal" and the latter changed to "Ibdal".

Also, the Greek word of "Paktvys" changed into "Pkhtvys" and (Pashtun); the Sanskrit term of "Pokeht" substituted by "Pokht" and Pakhtuns (Pashtuns), Kushani was replaced by "Kashani" and the word "khalaji" was replaced with that of "Ghaljai",...

The history counterfeiting provided the basis of mental conflict and even the repression of ethnic groups (i.e. Aryans, Turks and Mongolians who are consider themselves as brothers). In order to carry out ethnic cleansing and religious conspiracy, the noble people of Hazaras, however, were humiliated more than other tribes. Such a humiliation has become in the past few decades, behavioral, social and ideological pretext to oppress intellectuals attributed to this tribe. This distracted behavior has been mainly expressed towards the struggle with religion and religious symbols, and counterfeiting history. The purpose of this post is a reflection on the distracted behavior of historiography by some authors attributed to two noble Pashtun and Hazara ethnic groups.

## Outline

Different ethnic groups with different languages and dialects live in Afghanistan. Ethnic and linguistic diversities in Afghanistan are not as much as the Indian subcontinent and even as Central Asia. But ethnic and linguistic tensions in Afghanistan today is stronger and more than neighboring countries. The stress is so harmful that unfortunately it prohibits the expression of generally accepted and institutionalized national identity, culture and arts. It is also considered, though in the internal aspect, as a major element for enduring war during the last three decades in the war-torn country. This manuscript is not going to address why and how ethnic tensions are made in Afghanistan, what attracted my attention was the historical claims and shameful larcenies made during the past eight decades (since the establishment of the Kabul Literary Society), and especially in recent years, by the ruling circles of the politically motivated and biased pan-national authors.

In the past, Afghans historians and researchers invented the fictitious title of "Ariana" for Afghanistan country. These were supported and led by some fascist elements in the Afghan government, to allocate the Aryans heritage for Afghanistan first and secondly for their own tribe and ethnic group. Narrow-minded and improvident elements who have taken into account the Afghanistan fate, made





**A brief quick look  
At the**

# **History of Ethnic Groups of Afghanistan**

**Pashtuns, Hazars, Kushanis, Yaftalis and Ghuris**

**Sayed Mohammad Baqer Mesbahzadeh**

**2013**

a brief quick look  
at the  
**History of Ethnic Groups of Afghanistan**

Sayed Mohammad Baqer Mesbahzadeh



مرکز پژوهش های آفتاب